



ماه نامه فرهنگی وطن بولی |
سال نهم | ۸ صفحه | ۳۰,۰۰۰ تومان

نقش شوروی در شکل گیری فرقه دموکرات
آذربایجان و تلاش برای تجزیه ایران

استالین به دنبال تسخیرکل ایران بود

فرقه دموکرات از ابتدا تا آخر
وابسته به مسکو بود



پان ترکیسم نوهم قرن نوزدهمی

من پوششی نیستم



سید جواد میری

پان تر کیسم از دروغ تا واقعیت در گفتگوی **سید جواد میری** و **داود دشتبانی**:

هدف پان ترکیسم کل ایران

پروژه میری تخریب هویت ملی است



داود دشتبانی

نقدسیاسی سازی نظامی گنجوی

میراث استالین در ترکی سازی نظامی

ایران زدایی از شاعر

همه عالم تن است و ایران دل

بانی سلسله قاجار

ناجی کتاب های

سلطنتی ایران

نسبت سیاست

و زبان در ایران

مفهوم قوم

در قانون اساسی

محمدجعفری قنواتی مردم شناس و عضو

دائرة المعارف بزرگ اسلامی

فرهنگ مردم ایران را

نمی شود تکه تکه دید

نسبت سیاست و زبان در ایران

کما اینکه اصلاً در تاریخ پس از اسلام دوره های معدودی بوده که حاکمان فارسی زبان داشتیم. در دوره خلافت اموی عباسی حکام عرب بودند و در دوره های بعدی هم که عموماً سلسله های ترک نژاد حاکمان تاریخ ایران شدند اما زبان فارسی در سیطره همین حکومت ها جایگاه خودش را به عنوان زبان رسمی سیاسی مشترک و زبان علمی تثبیت کرده و این نشان می دهد که این یک روند طبیعی و تاریخی هست و دخالت دولت مدرن نقشی در این ماجرا نداشته است. در واقع اصل ۱۵ قانون اساسی از یک واقعیت تاریخی و از یک امر بدیهی و روشن خبر داده است. در قانون اساسی مشروطه اصلاً به موضوع زبان اشاره نشده است چون موضوع آنقدر بدیهی شمرده می شده که اصلاً تأکید به آن چندان ضرورتی پیدا نمی کرده است. در سال ۵۷ و بعد از وقوع انقلاب اسلامی هم اگر این ضرورت پیدا شد که در یک اصل قانون اساسی به آن تأکید شود، مقدار زیادی تحت فشار و جوسازی های گروه های چپ مارکسیستی بوده که با طرح موضوع خلق ها و مسائلی از این دست این مسائل و موضوعات را در فضای سیاسی مطرح کردند. در حالی که جامعه ایرانی خیلی فراتر از اصل ۱۵ قانون اساسی این آزادی ها را تضمین کرده است.

کما اینکه با وجود کشورها و هویت های جعلی اطراف ما مثل جمهوری آذربایجان یا اقلیم کردستان که مثلاً مدعی هستند که در آنها این زبان های محلی از آزادی بیشتری برخوردار هستند و در داخل ایران احیاناً این زبان ها از آزادی کمتری برخوردار بودند، اتفاقاً شاهکارهای هنری و ادبی این زبان ها در قلمرو ایران بسیار بهتر و شکوفا تر شده است. در زبان ترکی آذربایجانی دو شاهکار هنری بزرگ داریم؛ یکی شعر «حیدرباییه سلام» استاد شهیار و دیگری هم ترانه «ایریلیق» فرهاد ابراهیمی است. هر دوی اینها در دوران پهلوی و در داخل قلمرو ایران خلق شدند؛ یعنی در جمهوری آذربایجان در دوران شوروی و پس از استقلال در چند دهه گذشته هیچ اثر هنری هم پایه ترانه «ایریلیق» یا هم پایه «حیدر بابایه سلام» در ادبیات و هنر جمهوری آذربایجان نتوانسته خلق شود. در مورد زبان کردی هم همین مثال را می شود زد که خواننده های معروف زبان کردی که در خود اقلیم کردستان عراق هم خیلی مشهور و شناخته شده هستند، مثل حسن زیرک و ناصر رزازی از درون فرهنگ ایرانی بیرون آمده و شناخته شدند و در درون این فرهنگ پرورش پیدا کردند.

یعنی جامعه و فرهنگ ایرانی بهتر توانسته این زبان محلی را شکوفا کند و این زبان ها وقتی بخشی از فرهنگ و تمدن ایرانی هستند از شکوفایی بهتری برخوردارند و

وقتی که تحت تأثیر جعل های هویتی مورد دستکاری قرار می گیرند مانند آنچه که در جمهوری آذربایجان اتفاق افتاده، اتفاقاً ایتر و سترون می شوند و از آن زایش و شکوفایی که دارند افت می کنند. ما بعضاً ایراد می گیریم که کاربرد زبان فارسی به عنوان زبان رسمی در همه مجامع رسمی باید اتفاق بیفتد ولی اتفاقاً این افتخار ما هست که در جامعه ما چنین حساسیتهایی اصلاً وجود ندارد؛ یعنی حتی وقتی نماینده مجلس ما پشت تریبون مجلس به یک زبان محلی صحبت می کند واکنش جامعه ما به این مسئله یک مسئله عادی است یا امامان جمعه به زبان های محلی صحبت می کنند جامعه ما دچار تنش نمی شود.

در حالی که در هفته های گذشته دیدیم که یک نماینده مجلس در ترکیه می خواست یک مناسبت قومی را به زبان کردی تبریک بگوید میکروفن اش را قطع کردند. به خاطر اینکه هویت ترکیه جعل است و آن کشور بر اساس یک جعل هویتی خلق شده و دچار مشکل هویتی است و این تعارض ها درونش به صورت جدی مطرح است ولی فرهنگ ایرانی فرهنگی نیست که حفظ آن منوط به قوه قاهره و حفظ زور و اجبار باشد و برای تنظیم روابط بین زبان رسمی و زبان های محلی به شکل طبیعی و بدون هیچ حساسیتی خودش تنظیم می کند. این مباحث ما فقط در مجامع علمی و بعضاً مجامع سیاسی موضوعیت دارد و گرنه مردم عادی در مورد بحث زبان فارسی و زبان های محلی اصلاً برایشان موضوعیت ندارد و خانواده ها در مناطق مختلف تلاش می کنند بدون هیچ حساسیتی و با حفظ زبان های محلی کودکان شان را با زبان فارسی آشنا کنند. اتفاقاً دخالت های دولتی یک مقدار باعث برخی مشکلات شده؛ مثلاً در همین صداوسیما استانی می بینیم که برخی واژه هایی را استفاده می کنند که مردم خود آن محل اعتراض می کنند که اصلاً این واژه ها واژگان محلی ما نیست شما چرا به اجبار و با یک جعل نادرستی کلمات وارداتی و نادرستی را از باکو یا استانبول که اصل آن کلمات هم بعضاً می بینیم که انگلیسی یا روسی است استفاده می کنید. اتفاقاً دخالت های دولتی ما نادرست است و جوامع ما خودشان به شکل طبیعی و تاریخی روابط بین زبان فارسی و زبان های محلی شان را خیلی سالم تر و مناسب تر ترتیب می دهند و مدیریت می کنند. در بحث رابطه زبان فارسی و زبان های محلی یک مقدار جلوی دخالت های دولتی و شیطنت دولتهای بیگانه اگر گرفته شود جامعه ایرانی به شکل طبیعی خودش این روند را خیلی سالم تر مدیریت می کند.

مفهوم قوم در اصل ۱۵ قانونی اساسی

اصل ۱۵ قانون اساسی اصل مظلوم و مغفولی است و تفسیرهای غلط و ناصحیح و ناصوابی به آن تحمیل شده است. قانون اساسی یک مقدمه و چند فصل دارد و هر یک از فصول معنایی دارند یعنی قانونگذار آگاهانه نسبت به این فصول توجه داشته و هر اصلی بنا بر یک دلیلی در فصل

خود گنجانده شده است. فصل دوم از اصل ۱۵ تا فصل ۱۸ در مورد زبان و خط و پرچم رسمی کشور است. وقتی اصل ۱۵ در اصول شکی قانون اساسی آمده یعنی قانونگذار تصویر و نمای بیرونی و ظاهری جمهوری اسلامی را نشان می دهد. بنابراین اصل ۱۵ در فصل حقوق ملت قانون اساسی نیامده است و مسئله اصلی جایگاه زبان فارسی است. این کلمات به دقت چیده شده است.

اتفاقاً باید در مورد نقش زبان فارسی در تقویت فرهنگ و هویت اقوام بحث کرد یعنی زبان فارسی عامل تقویت هویت های محلی است. الان شهریار را کل ایران می شناسند شهریار اگر شعر فارسی نداشت فقط شعرهای آذری می داشت آیا کل مردم ایران که سهل است، کل مردم دنیا او را می شناختند؟ برخی از آداب و رسوم و فرهنگ ها و ارزش های گروه های زبانی در کشور به واسطه زبان فارسی منتشر شده است. اینکه قانونگذار اراده کرده زبان فارسی را زبان مشترک مردم ایران قرار بدهد آیا اصل جدیدی را جعل می کند یا فقط خبر میدهد؟ امر موجود را که جعل نمی کنند از امر موجود خبر می دهند. تفاوت این دو بسیار است که بگوییم زبان فارسی زبان مشترک مردم ایران بوده، یعنی همه کسانی که در این جغرافیای سرزمینی از گذشته تا حال زندگی کرده اند زبان فارسی را می فهمیدند و تکلم می کردند و ارتباط می گرفتند یعنی زبان تحمیلی نبوده یا اینکه ما اکنون اراده کردیم زبان فارسی زبان رسمی و مشترک باشد. وقتی قانونگذار وارد مسئله قانون گذاری شده و عبارت زبان های محلی در مجلس خبرگان قانون اساسی مطرح شده، نماینده ارمنه مطرح می کند که ما محل نداریم و در شمال غرب و تهران و اصفهان پرکنده هستیم. شهید بهشتی می پرسد چه کنیم تا مشکل حل شود؟ نماینده ارمنه می گوید عبارت قومی هم اضافه شود. چرا که اقلیت های دینی رسمی در ایران یعنی ارمنه و آشوری ها و کلیمی ها قوم هستند و در عین حال دین جدایی هم دارند و از این جهت کلمه قومی به اصل ۱۵ قانون اساسی اضافه میشود. بنابر اینکه ما این کلمه قومی را دلالت به اقوام ایرانی بدهیم غلط است. در مورد ادبیات محلی هم همه شهرها و مناطق ادبیات محلی جداگانه ای دارند و اینکه به یکی از اینها هویت قومی واحد برای زنجان و اردبیل و تبریز و ارومیه قائل شویم نادرست است. در مورد کردی هم آیا کردهای کرمانجی کردی سنندجی و کردی سورانی و... را متوجه می شوند؟ بنابراین استفاده از عبارت زبان محلی دقیق تر است. حساسیت ها بیشتر در مورد زبان فارسی است در صورتی که در کنار زبان فارسی خط و رسم فارسی هم موضوعیت دارد. گروه هایی که از خط لاتین استفاده می کنند این هم خلاف قانون اساسی است. در عراق پس از جنگ دوم خلیج فارس اقلیم کردستان عراق زبان عربی را از رسمیت انداخت و زبان کردی را جایگزین کرد و نسلی که تربیت شد فارسی و کردی صحبت می کند اما نمی تواند عربی صحبت کند. در حالی که جامعه و سیاست در عراق همه عربی است. زبان های محلی و قومی باید حتماً حفظ شوند چون ذخیره زبان فارسی هستند اما دیگر سازی این ها با زبان فارسی کار غلطی است که متأسفانه جریان های قومی نخبگان قومی برای کار اهداف انتخاباتی و غیره این کار را انجام می دهند که محققین باید این ادبیات را ترویج کنند که محتوای اصل ۱۵ قانون اساسی چیست و اصلاً چگونه در حوزه زبانی باید ورود کنیم که وحدت ملی دچار خدشه نشود.



آنچه به کس نتوان گفت



داود دشتبانی

نقش شوروی در شکل گیری فرقه دموکرات آذربایجان و تلاش برای تجزیه ایران

استالین به دنبال تسخیر کل ایران بود

فرقه دموکرات از ابتدا تا آخر وابسته به مسکو بود



سیاست شوروی ادامه سلطه جویبی روسی

محمدعلی بهمنی قاجار وکیل دادگستری و پژوهشگر حقوق بین‌الملل در این نشست گفت: سیاست شوروی در قبال ایران به ویژه در برهه بحران فرقه دموکرات آذربایجان ناشی از سیاست‌های اصولی اتحاد جماهیر شوروی در برابر ایران است. برای ریشه یابی این سیاست‌ها باید به اصولی که در انقلاب شوروی به وسیله لنینین مطرح شد برگردیم. دو ایده قبل از انقلاب شوروی مطرح بود یکی حق تعیین سرنوشت لنینی و دیگری نقدی که به این حق از طرف اشخاصی مثل رزا لوگزامبورک نوشته شده است. در حق تعیین سرنوشت لنینی باید جنبش‌های ملی تقویت شوند و این جنبش‌های ملی وقتی تقویت شدند خودشان باعث می‌شوند که به تدریج زمینه‌برای انقلاب کمونیستی فراهم شود. در مقابل لوگزامبورک می‌گوید که نخیر شما باید جنبش حق تعیین سرنوشت را به محدوده‌های فرهنگی محدود کنید و وارد بحث سیاسی نشوید. این اختلاف قلمی شدیدی بین لنین و لوگزامبورک صورت گرفت. تفسیر از کمک به جنبش‌های ملی را هم ما می‌توانیم در این بینیم که به طور نمونه به جنبش ملی ایران که برآمده از مشروطیت بوده و بر پایه استقلال و رهایی ایران از دخالت‌های استعماری روسیه تزاری و برناتیا بوده کمک شود که با صرف نظر کردن از مطامع استعماری و امپریالیستی روسیه تزاری و لغو قراردادهای استعماری روسیه تزاری و کمک به ایران اتفاق افتاد. بنابراین جنبش‌های ملی در قالب جنبش ملی ایران و با احترام نسبت به جنبش مشروطه و دستاوردهای آن باشد و یک ارزیابی هم می‌تواند این باشد که کمونیست‌ها خواهند قومیت‌ها را در ایران تحریک کنند و جنبش‌هایی علیه دولت مرکزی در ایران ایجاد کنند. در برهه ابتدای انقلاب شوروی رویکرد در مقابل جنبش جنگل به تدریج به این سمت می‌رود که با دولت ایران تعامل می‌کنند و عهدنامه ۱۹۲۱ با ایران منعقد می‌شود. در عهدنامه ۱۹۲۱ بر صرف نظر کردن از دستاوردهای استعماری و امپریالیستی روسیه تأکید می‌شود ولی در کنار آن جرقه‌هایی از توسعه طلبی روسی را در همین عهدنامه ۱۹۲۱ می‌توانیم ببینیم. یعنی باز تولید آن توسعه طلبی تزاری در این عهدنامه ۱۹۲۱ خیلی خیلی زود جرقه زده می‌شود از جمله اینکه در فصل دوم عهدنامه به اجتناب از پیگیری سیاست‌های امپریالیستی روسیه تزاری تاکید می‌شود اما در فصل ۳ می‌گوید سرحدات بر مبنای استمسیون ۱۸۸۸ است. این چه اجتناب از سیاست‌های امپریالیستی است که آن مرزهایی که بر اساس توسعه طلبی امپریالیستی به ما تحمیل شده بود دوباره تایید می‌شود و حتی در مورد سرخس کهنه تاکید می‌شود که ایران موافق است که سرخس کهنه واگذار شود و در جاهای محدودی مثل آشوراده و قصبه فیروزه به ایران مسترد می‌شود و همینطور تاکید می‌شود درباره حقوق مساوی در آبهای مرزی اما فصل ششم عهدنامه ۱۹۲۱ سرآغاز یک مداخله جویبی تمام عیار از طرف شوروی‌ها است که هرگاه احساس خطر بکنند که از قلمرو ایران تهدیدی متوجه آن‌ها است می‌توانند نیروی نظامی وارد ایران کنند. در واقع فصل ششم ۱۹۲۱ یک مجوز مداخله شوروی برای دخالت در امور داخلی ایران و تهدید استقلال و تمامیت ارضی ایران بوده و بسیار فصل خطرناکی است. بعد از عهدنامه ۱۹۲۱ رویکرد توسعه طلبانه به مرور بیشتر می‌شود در مورد تحویل فیروزه به ایران تلاش تمام تلاش خودشان را به کار می‌پزند که این کار را نکنند و بعد هم دولت‌های مختلف مثل دولت‌های اول و دوم قوام السلطنه در دوره احمد شاه تلاش می‌کند که استرداد تصرف فیروزه را عملی کند عمل شوروی در آن زمان حزب سوسیالیسم به رهبری سلیمان میرزا در مجلس شروع به مخالفت می‌کنند و تمام تلاششان را می‌کنند که این دولت‌ها را ساقط کنند. در مقابل مثلا دولت مستوفی الممالک و عناصر نزدیک شوروی تلاش می‌کنند که موضوع را مسکوت بگذارند و بعد سوء استفاده‌ای که شوروی‌ها از جنگ قدرت در ایران بین احمد شاه و رضاخان و مسئله تغییر سلطنت قاجاریه به پهلوی می‌کنند و با یک نوع توافق ضمنی با رضاخان مسئله استرداد فیروزه را مسکوت می‌کنند در مقابل اینکه شوروی از تغییر سلطنت در ایران حمایت کند و متعاقب این دو عهدنامه با ایران در دوره رضا شاه منعقد می‌کند

ادامه در صفحه ۶



که قوام تمامیت ارضی ایران را حفظ کرد و همین آقای روس می‌گوید که قوام السلطنه به سادگی استالین را فریب داد. لذا آنچه که از طرف ایران بود قوام السلطنه یک شخصیت مستقل و کارکشته و اهل دیپلماسی و تعامل توانست رفتاری را داشته باشد که محققان خارجی از آن به عنوان یک کار بسیار ارزشمند حتی به عنوان فریب استالین یاد می‌کنند.

این استاد مطالعات روسیه دانشگاه تهران در ادامه درباره وضعیت شوروی گفت: شوروی در آن مقطع اروپای شرقی را گرفته بود و جزایر ژاپن و منچوری چین را تصرف کرده بودند و این طرف هم در شمال ایران حضور داشتند. همزمان بحث تنگه‌های بین‌المللی در ترکیه را هم خیلی مورد توجهشان بود. اروپای شرقی و بعد ترکیه برایشان اولویت داشت چون دسترسی به دریای مدیترانه را فراهم می‌کرد و ایران جایگاه سوم اهمیت را داشت. یعنی باید حتما در تحلیل این قضیه دقت کنید که اولویت اول ایران نبود شاید اگر اولویت اول ایران بود می‌توانست اتفاقات دیگردی هم احیانا بیافتند. نکته بعدی اینکه استالین نگران بود که یک بلوک ضد شوروی در مقابل شوروی شکل بگیرد و این بلوک را خیلی خطرناک می‌دانست. با توجه به اینکه آمریکا سلاح هسته‌ای را آزمایش کرده بود و در ژاپن به کار گرفته بود و برخلاف انگلیسی‌ها نگاه مثبت تری هم به امریکایی‌ها داشتند. در مورد ایران امتیازهایی که میخواستند اول خیلی زیاد بود ولی کم کم کاهش پیدا کرد اول می‌گفتند اصلا ما خارج نمی‌شویم و این منطقه حوزه نفوذ ما باشد و حتی بتوانند از طریق حزب توده کل ایران را به نوعی تسخیر کنند. دوم بحث امتیاز نفت امتیاز نفت شمال بود. حتی حفظ بندرگاه در انزلی و همینطور امتیاز خطوط هوایی شمال ایران را می‌خواستند یعنی مجموعه‌ای از خواسته‌ها داشتند که این خواسته‌ها از حداکثر خواسته‌ها تا نفوذ در کل کشور و تا حداقل‌ها ادامه داشت.

کرمی در مورد بهانه شوروی در مورد اشغال شمال ایران افزود: این بهانه بود که ما برای اینکه چاههای نفت باکو امنیت داشته باشند باید در ایران هم نفوذ داشته باشیم و بتوانیم امنیت آنجا را تضمین کنیم یا مثلا بحث نفت کویر خوربان را مطرح می‌کردند که یک قراردادی از قرن نوزدهم بود که زمان ناصرالدین شاه داده شده بود. هرچند دولت ایران پاسخ داد که در قرارداد ۱۹۲۱ که همه مسائل میان ایران و روسیه را ختم کرده اسمی از این قرارداد نیست و این به معنی این است که آن موضوع اصلا وجود ندارد.

کرمی در مورد نقش امریکا در قبال بحران آذربایجان گفت: موضع امریکا مهم بود یعنی علاوه بر دولت ایران و شوروی، امریکا خیلی اهمیت داشت به جهت اینکه در این مقطع ترومن به قدرت رسیده و ترومن خیلی در مقابل شوروی‌ها جسارت بیشتری داشت. امریکایی که بمب هسته‌ای داشت و در عین حال دنبال یک مبنایی برای اداره امور بین‌المللی بود براساس اصول ۱۴ گانه ویلسون بود. نگران گسترش کمونیسم بودند و ایران اولین آوردگاه رقابتشان بود. شاید برخی بگویند اروپای شرقی هم بود اما در اروپای شرقی شوروی‌ها با آمریکا از طریق توافق پیش می‌رفتند ولی در مورد ایران به خاطر آن بند خروج بعد از شش ماه عملا مذاکره معنا نداشت و مبنای حقوقی برای خروج وجود داشت. اگر این بند خروج بعد از شش ماه نبود مسئله ایران هم معلوم نبود واقعا چه سرنوشتی پیدا کند. نکته مهم در مورد امریکا بحث ادعای اولتیماتوم هسته‌ای است. آیا واقعا چنین چیزی وجود دارد یا نه؟ چون بعدها ترومن بارها گفته که من به استالین اولتیماتوم هسته‌ای دادم در مورد این ادعا بحث وجود دارد. به هر حال استالین ظرف دو سه روز این تصمیم را گرفت یعنی ظرف دو سه روز همه چیز تغییر کرد.

مفهوم کلیدیش دیوار آهنین است یعنی می‌گوید که ما با وضعیتی مواجه شدیم که شوروی‌ها می‌خواهند دیوار آهنینی دور کشورهایی که اشغال کردند بکشند و آن‌ها را از بقیه دنیا جدا بکنند. این آقای تریفونف می‌گوید ولی ناگهان در ۲۴ مارس یعنی چند روز بعد همه چیز تغییر کرد و مسکو ناگهان اعلام کرد که نیروهای شوروی ظرف شش هفته از ایران خارج خواهند شد. او می‌گوید که دلیل این تصمیم غیرمنتظره هنوز مشخص نیست. این مقاله خیلی قدیمی نیست و مربوط به همین ۱۰ سال اخیر است یعنی بعد از اینکه آرشیو وزارت خارجه شوروی و کا.گ.ب آشکار می‌شود. این ادعا مطرح می‌شود که ترومن اولتیماتومی را به استالین فرستاده و در آن گفته که اگر شما نیروهایتان را خارج نکنید ما امریکایی‌ها برمی‌گردیم. این زمانی است که نیروهای آمریکا از ایران خارج شدند و نیروهای آمریکایی در ایران خیلی تعدادشان زیاد نبود ضمن اینکه آمریکا جز آن توافق سه جانبه هم نبود یعنی از اول می‌خواست به عنوان کشور اشغالگر وارد شود و تعداد نیروها در مقایسه با نیروهای انگلیسی و شوروی که با زور وارد شدند کم بود. اما نکته اینجاست که در ۴ آوریل شورای امنیت سازمان ملل متحد قطعنامه‌ای را تصویب کرد که خواستار خروج بی‌قید و شرط نیروهای شوروی از ایران شد و در همان روز قرارداد ایران و شوروی هم در تهران امضا شد.

کرمی با اشاره به اقدامات دولت احمد قوام ادامه داد: دولت ایران از مذاکرات دو جانبه و در عین حال طرح موضوع در شورای امنیت سازمان ملل متحد استفاده کرد و از طرفی هم در ریزنی با طرف‌های غربی به ویژه امریکا این فشار را به شوروی‌ها وارد کرد. در پاسخ به درخواست‌های پیشه‌وری برای کمک تلگرافی از استالین در ۱۱ سپتامبر برای پیشه‌وری ارسال می‌شود و می‌گوید قوام السلطنه به عنوان نخست وزیر ایران رسماً حق دارد به هر نقطه از ایران از جمله آذربایجان نیرو بفرستد بنابراین مقاومت مسلحانه نامناسب، غیر ضروری و بی‌فایده است و در ادامه این تریبونوف می‌نویسد که این نشان داد که حمایت مردمی از فرقه دموکرات هم توهم است و هیچکس نمی‌خواست از آن دفاع کند در کل منطقه فقط حدود ۱۵ نفر برای دفاع از آن اسلحه به دست گرفتند. کرمی در جمع‌بندی اقدامات صورت گرفته برای حل غائله آذربایجان گفت: در حفظ تمامیت ارضی ایران سه رکن اصلی داریم یکی تمهیدات دیپلماسی خود قوام السلطنه است دوم حمایت‌های دولت امریکا است و یکی هم وضعیت خود شوروی است. قوام فرد با تجربه‌ای است دیپلماسی را قبول دارد نگاه تعاملی به مسکو دارد. برخلاف دولتمردان دیگر ایران که عموماً متهم به آنگلوفیل بودن هستند قوام کمتر در شمار این سیاستمداران بود. در سفر به مسکو سعی می‌کند اعتمادسازی کند و مکاتبات ایشان و پاسخ‌های مسکو خیلی آموزنده است. اصرار بر خواسته‌های کشور یعنی خروج نیروهای شوروی و حفظ تمامیت ارضی ایران یعنی انحلال فرقه دموکرات و بعد در مورد نفت شمال هم که شوروی که قیلا کل امتیاز نفت شمال ایران را میخواست تقبیل می‌دهد به اینکه یک شرکت مشترکی تشکیل بدهیم و در داخل هم همزمان برخی از شخصیت هایی که خیلی آنگلوفیل هستند را محدود می‌کند و حتی تعداد از آن‌ها را هم بازداشت می‌کند. چون خیلی علیه دولت جوسازی می‌کردند.

جهانگیر کرمی در مورد قضاوت نویسنده کتاب جنگ

سرد درباره قوام گفت: در سال ۱۹۶۶ یعنی تقریباً حدود ۲۰ سال بعد از آن واقعه می‌نویسد قوام آنچنان استالین را فریب داد که تاکنون هیچکس نتوانسته است. گراهام فولر هم که خودش از اعضای سازمان سیا است از این موضوع به عنوان مانور دیپلماتیک زیرکانه قوام یاد می‌کند

ولویس فوست یک محقق امریکایی در کتابش می‌نویسد

السلطنه در ایران روی کار آمد و اولویت اولش هم در صحنه داخلی حل غائله دموکرات آذربایجان بود شخصا دوبار و به روایتی سه بار به مسکو سفر کرد و در نهایت منجر به توافقنامه شد که با استقبال گسترده از نیروهای نظامی ایران در آذرماه هم در زنجان و هم در تبریز و تقریبا بدون گرفتاری خاصی آذربایجان از اشغال آزاد شد.

نقش دیپلماسی در نجات ایران



دکتر جهانگیر کرمی دانشیار گروه مطالعات روسیه دانشگاه تهران با اشاره به ابعاد بین‌المللی بحران آذربایجان گفت: ابعاد تلخ قرارداد ترکمنچای انقدر زیاد بوده که حتی خواندنش برای محققان و علاقمندان سخت بوده همین باعث شده که هم آن قرارداد را تخطئه کنیم و نسبت به دیپلماسی نگاه بدبینانه‌ای داشته باشیم. در حالی که در آن مقطع با توجه به وضعیت زمان و شرایطی که دولت ایران داشته شاید اگر منصفانه نگاه کنیم شاید برداشت متفاوتی داشته باشیم. ولی سایه آن باعث شده که همچنان ما دیپلماسی را خوب نمی‌دانیم در حالی که بخش زیادی از حفظ موجودیت کشورمان را در مقاطع مختلف مدیون دیپلماسی هستیم. اهمیت دیپلماسی در این بحران هم از این جهت بیشتر قابل توجه است که دیپلماسی در حقیقت یک چهره خوشایند و مطلوبی از خودش را ارائه می‌کند.

جهانگیر کرمی با اشاره به اشغال ایران در جریان جنگ جهانی دوم توسط متفقین ادامه داد: چند ماه بعد از اشغال قراردادی موسوم به قرارداد سه جانبه ایران و شوروی و انگلیس امضا شد که قرار شده بود ۶ ماه بعد از پایان جنگ نیروهای خارجی از ایران بیرون بروند. ولی این اتفاق نیفتاد چون شوروی‌ها نیاמדند بودند که از ایران خارج شوند. اسناد و مدارکی که در شوروی و در جمهوری آذربایجان منتشر شده است. یک محقق روسی به اسم تریفونوف در سال ۱۳۲۰ می‌گوید سهرزائفر از افرادی که از طرف شوروی وارد ایران و در شمال ایران مستقر شدند کسانی بودند که با هدف تبلیغات سیاسی آمده بودند یعنی ربطی به مسائل مربوط به جنگ نداشت. میتروخین یک جاسوس روس که سالها رئیس آرشیو کا گ ب بوده و دو کتاب از او منتشر شده می‌گوید که شوروی‌ها در شهرهای شمالی ایران ۴۰ نمایندگی و شبه نمایندگی دایر کردند که عمده کسانی که در اینجا مستقر شده بودند با هدف تبلیغات کمونیستی و در واقع باقی ماندن در ایران بودند. ۱۱۵ افسر عملیاتی فقط در سفارت روسیه شوروی در تهران مستقر شده بود و با این تمهیدات شوروی‌ها حاضر نبودند خارج شوند. ولی در فاصله تقریباً اواخر بهمن ماه ۱۳۲۴ تا اوایل فروردین ۱۳۲۵ یعنی حدود یک ماه این اتفاق می‌افتد و شوروی‌ها اعلام می‌کنند که ما نیروهایمان را از ایران خارج می‌کنیم. این مدت یک ماه خیلی نکات درس‌آموزی دارد. به قول همین تریفونف می‌گوید در ۱۲ اسفند ۱۵ تیپ شوروی با ۵۰۰ تانک از آذربایجان به سمت تهران، گیلان و کردستان ایران شروع به حرکت کردند و این موضوع باعث وحشت تهران و واکنش خشمگینانه بریتانیا و آمریکا شد و در ۵ مارس چرچیل در آمریکا یک سخنرانی مشهور به سخنرانی فولتون مطرح می‌کند. در این سخنرانی

گودرز رشتیانی استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران با اشاره به اشغال ایران توسط قوای متفقین در جنگ جهانی دوم گفت: با وجود پایان یافتن جنگ بخشی از نیروهای شوروی که در مناطق شمالی ایران حضور داشتند علیرغم توافقی که بین دولت‌های متفقین شده بود و علی رغم اسناد بین‌المللی شوروی از تخلیه قوای نظامی خودش در شمال ایران طفره می‌رفت.

گودرز رشتیانی در پاسخ به این پرسش که فرقه دموکرات آذربایجان و بعد حکومت خودمختار آذربایجان چه ارتباط نهایی و تشکیلاتی با شوروی گفت: این سال‌ها مصادف با تحکیم قدرت آمرانه شوروی بر همه قلمرو اتحاد جماهیر شوروی و شکست همه نیروهای به ضد انقلاب و روس‌های سفید بود و شوروی یک برنامه سازماندهی شدمای برای اخلال در وضعیت سیاسی و امنیتی شمال ایران به ویژه در منطقه آذربایجان را اجرا کرد و به همین دلیل با هواییمای نظامی سلام الله جابود و جعفر پیشه‌وری به باکو منتقل کردند و توافقات لازم انجام شد و از ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ استارت فعالیت حکومت خودمختار آذربایجان زده شد و در ۲۱ آذر همین ۱۳۲۴ رسماً این دولت تاسیس شد. نیروهای نظامی وابسته به دولت مرکزی خلع سلاح شدند و حکومت دموکرات آذربایجان اعلام رسمی شد و تا یک سال هم تداوم داشت. در دوره شوروی امکان مطالعه روشمند و آکادمیک و مطالعه تاریخی بی طرفانه‌ای درباره این فعالیت یک ساله حکومت خودمختار آذربایجان وجود نداشت ولی با فروپاشی شوروی و باز شدن آرشیوهای شوروی گنجینه‌های بسیاری در دسترس محققان و پژوهشگران قرار گرفت و به ویژه مرکز مطالعات جنگ سرد در واشنگتن توانست بخش قابل توجهی از اسناد مربوط به دوره جنگ سرد از جمله اسناد مربوط به فرقه دموکرات آذربایجان و حکومت یک ساله این فرقه را به این مرکز در واشنگتن انتقال بدهند و در مرحله اول ۱۵۸ سند این آرشیو در ارتباط با سیاست‌های رسمی شوروی نسبت به این حکومت یک ساله از روسی به انگلیسی هم ترجمه شد و استاد کاوه بیات در سال ۱۳۸۳ سه سند از این مجموعه را در نشریه گفتگو منتشر کردند که یکی از آن اسناد به خصوص خیلی سند مهمی است که با عنوان دستور شوروی برای تأسیس حکومت خودمختار آذربایجان منتشر کرد. امسال هم نشر شیرازه ۵۸ سند از این مجموعه اسناد انگلیسی را به فارسی ترجمه کردند و در کتابی به عنوان «فرامین تأسیس، اداره و انحلال فرقه دموکرات آذربایجان مجموعه‌ای از اسناد شوروی» منتشر کردند. متن کامل اسناد نشان می‌دهد که شوروی یک برنامه خیلی حساب شده و گسترده‌ای برای تمام مناطق شمالی ایران داشت و قرار بود که این برنامه تأسیس دولت‌های خودمختار در آذربایجان و گیلان و مازندران و گرگان و خراسان شمالی پیاده شود. در اینجا درخواست می‌شود که وسایل سفر پیشه‌وری و کامیخش باکو برای مذاکره فوراً سازماندهی شود و بعد از گذشت چهار روز این سفر با هواییمای مخفی شوروی انجام می‌شود و شیوه اجرایی کردن این دستورالعمل به صورت گام به گام پیش‌بینی شده مثلاً پس از استقرار کمیته‌های موسس فرقه دموکرات آذربایجان در تبریز تأسیس کمیته‌های محلی فرقه دموکرات آذربایجان در شهرها از اولویت نخست خواهد بود.

رشتیانی در دسته‌بندی اسناد منتشر شده اظهار داشت: بخشی از این اسناد مربوط به قبل از تأسیس یعنی تلاش‌های گسترده‌ای است برای سازماندهی نیروها و جمع آوری امکانات و شناسایی نیروها و طراحی مرحله به مرحله استقرار جمهوری خودمختار می‌شود و بخش دوم بیشتر به اواخر و بعد دستور مربوط به خروج شوروی می‌شود. خوشبختانه در بهمن ۲۹ بهمن ۱۳۲۴ دولت قوام

در نشست «نقد و بررسی کتاب سیاسی سازی نظامی گنجوی در دوران مدرن» مطرح شد

میراث استالین در ترکی سازی نظامی

ایران زدایی از شاعر همه عالم تن است و ایران دل

زدودن عناصر ایرانی و کوشش برای تُرک جلوه دادن نظامی



مسعود عرفانیان، پژوهشگر تاریخ معاصر و نویسندهی کتاب «پیدایش جمهوری آذربایجان»، سخنران دیگر این نشست بود. او گفت: «ز سال ۱۹۴۱ میلادی بود که در جمهوری آذربایجان شوروی به یکباره به اهمیت نظامی گنجوی پی برده شد و آن‌ها تصمیم گرفتند که نظامی را به‌عنوان شاعر برجسته‌ی تُرک معرفی کنند. تمام کار آن‌ها زدودن عناصر ایرانی بود و تلاش کردند تا هر کجا که می‌توانند پیوندهای قومی محکمی را که میان فرهنگ ما و فرهنگ آذربایجانی‌ها [جمهوری آذربایجان] وجود دارد، از بین ببرند». عرفانیان سپس به نقش میرجعفر باقراف، رئیس جمهوری سوسیالیستی آذربایجان در زمان استالین (از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۵۳ میلادی)، در شکل دادن مسائل فرهنگی آن جمهوری اشاره کرد و گفت: «میرجعفر باقراف زمانی که دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان شوروی بود، با حساسیت بسیار زیادی که درباره‌ی مسائل فرهنگی داشت، آشکارا در آن مسائل دخالت می‌کرد و هر چیز را زیر نظر داشت».

او سپس افزود: «در ۱۳ نوامبر ۱۹۴۶، باقراف نامه‌ای از آکادمی علوم جمهوری آذربایجان دریافت کرد که در آن هیات ریسمی وقت آکادمی گزارشی از سرفصل‌ها و برنامه‌ها و فعالیت‌های پیش روی خود را، از اول آوریل ۱۹۴۵ تا اول اکتبر ۱۹۴۶، گزارش کرده بود تا باقراف نظر خود را بنویسد. در ردیف هفتم آن گزارش، آثار علمی منتشر شده و در دست انتشار آکادمی علوم درج شده بود. از باقراف خواسته شده بود که نظر خود را درباره‌ی آن آثار بنویسد. این، نشان می‌دهد که تا چه اندازه باقراف به چنان مسائلی حساس بوده است. باقراف بر تمامی فعالیت‌های فرهنگی جمهوری آذربایجان شخصا نظارت داشت و درباره‌ی آن‌ها اعمال سلیقه می‌کرد و حتا جزئیات را در نظر می‌گرفت و با چهره‌ای که از خود نشان داده بود، هیچکس را یاری مقاومت در برابر او نبود».

برساختن نظامی‌ای دلخواه

عرفانیان با پرداختن به موضوعاتی که سبب شد نظامی گنجوی مورد توجه و دگرگون‌سازی زمامداران آذربایجان شوروی قرار بگیرد، گفت: «در آرشیو مرکزی احزاب سیاسی و جنبش‌های اجتماعی جمهوری سوسیالیستی آذربایجان سندی موجود است که بر اساس آن خطاب به باقراف نوشته شده است: “در ژانویه ۱۹۴۷ جلسه‌ی مشاوره‌ای از شرق‌شناسان در باکو برگزار خواهد شد. در این جلسه‌ی مشاوره، دانشمندان به شکلی گسترده حضور خواهند داشت. پس از برگزاری جلسه و تصمیمات اتخاذ شده از سوی شرق‌شناسان بر لزوم هرچه سریع‌تر پرداختن به موضوعات زیر تأکید و تصویب شده بود: نظامی و زمانه‌ی او، منشاء مردم آذربایجان، فرهنگ و تمدن مادی مردم آذربایجان».

به‌سخن عرفانیان، هنگامی که دایرالمعارف بزرگ شوروی انتشار یافت و آن را برای باقراف فرستادند تا نظرش را بنویسد، مساله‌ای که در آن کتاب درج شده بود و باقراف را بسیار آشفته کرد، موضوع ترکیب قومی جمهوری آذربایجان بود. باقراف با آن‌چه در این باره نوشته شده بود، به‌شدت به مخالفت برخاست. او با درج نام تالش‌ها، کردها، لزگی‌ها و ارمنی‌ها در ترکیب قومی مردم آذربایجان با ایستادگی بسیار، مخالف کرد.

این سخنران سپس افزود: «در نوشته‌های مختلفی که در جمهوری آذربایجان (چه در دوره‌ی شوروی و چه بعد از آن) وجود دارد، با ضدونقیض‌گویی‌ای دائمی روبه‌رو می‌شویم. آن‌ها در ابتدا هنوز نمی‌دانند که نظامی گنجوی را باید تُرک معرفی کنند یا آذربایجانی بشناسند. به همین دلیل وحدت رویه‌ای نداشتند، اما درعین حال شیطنت‌هایی هم انجام می‌دادند. مثلاً در مقاله‌ای در دایرالمعارف آذربایجان شوروی که پیش از فروپاشی شوروی منتشر شد، در یک بخش آن، در مدخل “نظامی”، او را به عنوان “شاعر آذربایجان” معرفی کردند و زیرکانه نوشتند: “نظامی افزون بر زبان مادری، به زبان‌های یونانی، ارمنی و فارسی هم تسلط داشت.” در این‌جا ز زبان مادری او به‌گونه‌ای یاد کرده‌اند که گویا نظامی تُرکی گو بوده است، حتا این را هم اضافه کرده‌اند که: “سروده‌هایی به تُرکی آذربایجانی، از او به دست ما نرسیده است،

ادامه در صفحه ۶



”تُرّه‌المجالس“ [مجموعه‌ای از رباعیات از جمال‌الدین خلیل شروانی در میانه‌ی سده‌ی هفتم قمری].»
بیات سپس به ارزیابی دیگرربار کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی در دوران مدرن» پرداخت و گفت: «این کتاب بررسی مهمی است که نه فقط از لحاظ اصل موضوع (یعنی به دست دادن نمونه‌ای از رشته تلاش‌هایی که برای آراستن و پیراستن یک هویت واهی و مجعول از طریق نفی و انکار ایران و ایرانیت در جریان است) بلکه از لحاظ توصیفی که از زمینه‌ی کلی این رشته تحولات نیز به دست می‌دهد؛ یعنی تاریخ قفقاز و پارهای از تحولات عمده‌ی آن از دیرباز تا کنون، حائز اهمیت است. به‌خلاف پارهای از تحقیقات دانشگاهی که شاید به دلیل یک سرشت تخصصی می‌توانند سخت‌خوان باشند، کتاب سیاسی‌سازی نظامی بسیار جذاب و پُرکشش است».

بی‌اعتنایی ما ایرانیان به دگرگون‌سازی‌هایی فرهنگی
کاوه بیات در ادامه به «بی‌اعتنایی حیرتانگیز ما ایرانیان به این‌گونه مباحث و مخاطرات برخاسته از آن» اشاره کرد و گفت: «ز همان بدو کار، یعنی تهیه و تدارک مقامات شوروی برای برگزاری مراسم هشتصدمین سالگرد نظامی در سال ۱۹۲۸، سرکنسول ایران در باکو مراتب را به اطلاع وزارت امور خارجه رساند و این موضوع به مراکز ذی‌ربط مانند وزارت فرهنگ ابلاغ شد، اما نه فقط این بحث که بسیاری از مباحث مشابه با بی‌اعتنایی روبه‌رو شد و هنوز هم با بی‌اعتنایی روبه‌رو می‌شود».
بیات گفت: «جسارت و تهور ملل نوظهور در پیراستن و آراستن یک هویت جدید ملی و تاریخی و بی‌اعتنایی ملل قدیمی و ریشه‌دار در پاسداری از داشته‌های‌شان، چیزی است شبیه به آتش زدن یکی و بی‌اعتنایی دیگری؛ کارهایی که مدت زمانی است که در مرکز ایران‌شناسی قفقاز جریان دارد و سیاسی‌سازی نظامی یکی از نمونه‌های شاخص این سعی و تلاش است».

پایان‌بخش سخنان کاوه بیات، اشاره به استاد زنده‌یاد عباس اقبال آشتیانی (درگذشته‌ی ۱۳۳۴ خورشیدی) بود و تلاش‌های بسیار او برای دفاع از زبان فارسی. بیات گفت: «قبایل آشتیانی در مجله‌ی “یادگار” از سعی و تلاش فرو نماند و بحث‌های زبانی‌ای را که در آن زمان فرقه‌ی دموکرات آذربایجان مطرح می‌کردند، به‌میان آورد و در روشنگری، نقش عمده و مهمی داشت».

نکته‌ی پایانی دیگری که کاوه بیات بدان پرداخت نامه‌ی درازدامن رضا سیفی‌نیر ساکنسول ایران در باکو در اسفند ۱۳۱۹ خورشیدی (همزمان با مباحث سیاسی‌سازی نظامی گنجوی) به مقامات وزارت خارجه ایران بود. بیات گفت: «سیفی‌نیا چه‌رهای بسیار برجسته اما ناشناخته است که نوشته‌های بسیاری در مباحث زبان فارسی دارد و در دوره‌ی یکساله‌ای که در باکو بود، با وطن‌دوستی بسیار گزارش مفصلی نوشت و از تلاش‌هایی که در باکو برای تُرکی‌سازی‌ها انجام می‌شود، هشدار داد».

نیز به این رویکرد افزوده شد که در فصل سوم کتاب با عنوان “دیدگاه‌های ملی‌گرایانه‌ی تُرکی در خصوص نظامی و دیگر جعلیات اخیر” بررسی شده‌است».
«سندسازی برای اثبات حضور دیرپای ترکان در قفقاز» از دیگر مباحث کتاب «سیاسی‌سازی...» است که بیات آن را در‌خور یادآوری دانست و به توضیحاتی در این‌باره پرداخت. سپس گفت: «نویسندگان کتاب اشاره می‌کنند که: “جعل اشعار دروغین به نام نظامی و انتساب دروغین دیوان تُرکی به او”، یکی دیگر از ویژگی‌های این رویکرد است».

بیات به نکته‌ی اشاره‌شده‌ی نویسندگان کتاب توجه داد که در آن تحریف‌کنندگان هویت نظامی گنجوی کوشیدند با انتساب بی‌تی ساختگی به نظامی، او را تُرک قلمداد کنند. بیات گفت: «در کتاب “سیاسی‌سازی نظامی گنجوی” آمده است: “پژوهشگری از باکو به نام علی گنجوی [ادعا کرده است که] در کتابخانه‌ی ایاصوفیه‌ی استانبول به این بیت از اشعار نظامی برخورده است: پدر بر پدر مر مرا تُرک بود/ به فرزاتگی هر یکی گرگ بود! اما این پژوهشگر [= علی گنجوی] یادش نمی‌آید که این بیت را در کدام نسخه خطی دیده است! انتساب دیوان تُرکی نظامی قنونی (مربوط به اواخر قرن پانزدهم میلادی/ نهم قمری) به نظامی گنجوی و جنجال محافل قوم‌گرایی داخل ایران در باب این کشف که معلوم شد مجموعه‌ای از اشعار یک شاعر دیگر به تُرکی عثمانی و فارسی و عربی است او نه نظامی گنجوی نمونه‌ی دیگری از آن جعلیات است».

تُرکی‌گردانی نظامی گنجوی

بیات در ادامه‌ی بررسی کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی»، از بحثی یاد کرد که در کتاب بدان پرداخته شده است و تلاش پژوهشگران تُرک و ترفندهای آن‌ها را برای تُرکی‌گردانی نظامی گنجوی نشان می‌دهد. بیات سپس گفت: «نویسندگان کتاب به درستی استدلال کرده‌اند که کاربرد چند واژه‌ی تُرکی را نمی‌توان دلیل انتساب قومی شاعر تلقی کرد».

بیات هم‌چنین کوشش نویسندگان کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی»، را در مراجعه به دست‌نویس‌های نویافته، ستود و گفت: «بخش پایانی کتاب به منابع جدید درباره‌ی ساکنان آذربایجان، اران و شروان اختصاص داده شده است که در آن پس از اشاره به دانسته‌های موجود پیرامون زبان‌های ایرانی آذربایجان و اران، به اهمیت آثار جدیدی پرداخت شده است که در سال‌های اخیر منتشر شده‌اند؛ از جمله نسخه‌ی نویافته‌ی “سفینه‌ی تبریز” [مجموعه‌ی خطی، نوشته‌ی ابوالمجد تبریزی در سال‌های ۷۲۱ تا ۷۲۳ قمری] که از لحاظ روشن شدن خصوصیات پارهای از لهجه‌های ایرانی رایج در تبریز در اوایل قرن هشتم قمری متن مهمی است؛ و نیز کتاب “تاریخ ارمنیان” کشیش ارمنی کراکوس گنجهای و داده‌های او درباره‌ی گنجه‌ی دوران مغول و نسخه‌ی نویافته‌ی

که: “آذربایجان می‌باید یک هویت و تاریخ خاص خود را داشته باشد”. هرچند نخستین اقدام عملی در این جهت، تنها چند سالی بعد در سال ۱۹۳۸ به هنگام کنگره‌ی هشتصدمین سالگرد نظامی باتزاب آشکار و علنی پیدا کرد».

او سپس با گفتن این‌که: «طبق معمول آن دوره، مبنای این رویکرد جدید را استالین تعریف کرد و آنچه در ادامه صورت گرفت و هنوز هم با تغییرات و افزوده‌هایی چند کماکان ادامه دارد، بر همان مبنای اولیه استوار است»، به کوشش استالین برای زدودن نام ایران و ادبیات فارسی از تاریخ اران پرداخت و گفت: «در ۴ مارس ۱۹۲۹ گزارشی در روزنامه‌ی پرلود منتشر شد، بدین‌گونه: “رفیق استالین در باب شاعر آذربایجانی، نظامی، سخنانی گفته و برای انکار برخی دیدگاه‌ها به آثار نظامی استاد کرده که این شاعر بزرگ برادران آذربایجانی ما نباید به ادبیات ایرانی نسبت داده شود، ولو این که او بیشتر آثارش را به زبان فارسی نوشته باشد. نظامی در اشعارش اظهار می‌کند که مجبور به استفاده از زبان فارسی بوده است. زیرا به او اجازه نمی‌دادند که با هموطنانش با زبان مادری سخن بگوی [!]».

به سخن بیات، در واقع از این مرحله به بعد، همه‌ی کوشش پژوهشگران وابسته به آکادمی علوم شوروی (بخش شرقی)، به‌ویژه اعضاء شعبه‌ی محلی آن در باکو، بر یافتن ادله و شواهدی در تایید سخنان استالین قرار گرفت که با توجه به مغایرت یک چنین حکمی با تمامی داده‌های تاریخی و فرهنگی بحث، کار بسیار دشواری از آب درآمد. او سپس گفت: «برای پیشبرد احکام استالین، یکی از تدابیر اتخاذ شده، ابداع عنوان دلخواهی “مکتب آذربایجانی” یا “مکتب قفقاز جنوبی” در تاریخ ادبیات فارسی از سوی مرکز مطالعات شرق‌شناسی شوروی بود. رکن اصلی این سعی و تلاش براساس ارائه‌ی تعمیری نادرست از آن‌چه در تاریخ ادبیات فارسی به “مکتب عراقی” مشهور است، صورت گرفت. نویسندگان کتاب “سیاسی‌سازی نظامی گنجوی” برای نقد این ادعا و زمینه‌های تاریخی و ادبی شکل‌گیری چنین تقسیم‌بندی‌هایی سخن گفته‌اند».

به سخن بیات (و با اشاره به کتاب «سیاسی‌سازی نظامی»)، «جالب آن است که از میان چند دهه‌زار بیت اشعار و سروده‌های نظامی، کل بحث حضرات بر سر چند بیت پراکنده است. فصلی از کتاب یادشده، با اشاره به زبان تُرکی در قرن دوازدهم میلادی/ ششم قمری، به بررسی دعاوی حیرتانگیزی اختصاص دارد که در تفسیرهای قوم‌گرایانه از یکی دوبیت منظومه‌ی “لیلی‌ومجنون” مطرح شده است».

وارونه‌گویی‌ها درباره‌ی نظامی گنجوی

کاوه بیات در ادامه‌ی بررسی کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی»، گفت: «با فروپاشی شوروی و استقلال جماهیر قفقاز و در کنار آن احیاء تحرکات پان‌تُرکی، ابعاد دیگری

دانشجویان تاریخ دانشگاه تهران برگزار کننده‌ی نشست در نقد و بررسی کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی در دوران مدرن» بودند. سه تن استادان و پژوهشگران برجسته‌ی تاریخ معاصر ایران -کاوه بیات، مسعود عرفانیان و علی کالیبراد- سخنرانی‌های این نشست را برعهده داشتند تا به روش‌های ترفندآمیزی در بیرون از مرزهای ایران اشاره کنند که سعی در وارون جلوه دادن هویت ایرانی نظامی گنجوی (سخنور نامدار ایرانی سده‌ی ششم) و تُرک‌تبار دانستن او، دارند.

تلاش برای جدا کردن نظامی گنجوی از ایران



سخنران نخست این نشست کاوه بیات، پژوهشگر نام‌آشنا و نویسنده‌ی کتاب‌های پُرشمار و روشنگر درباره‌ی تاریخ معاصر ایران، بود. بیات در آغاز سخنانش به دست‌کاری‌ها و دگرگون‌سازی‌هایی اشاره کرد که سیاست‌ورزان تُرک‌تبار برای دگرگون کردن جغرافیای قفقاز انجام داده‌اند. او گفت: «آذربایجان نامیده شدن بخش‌هایی از قلمرو خانات مسلمان‌نشین قفقاز که در ایام باستان به آلبانیای قفقاز شهرت داشت و در دوره‌ی اسلامی نیز به نام اران شناخته می‌شد، در پایان جنگ اول جهانی، خشت اول جعل و تحریفی را بنیان نهاد که دامنه‌ی آن فقط به تغییر و تبدیل یک نام جغرافیایی محدود و منحصر نماند و حوزه‌ی بسیار گسترده‌ای از تاریخ و فرهنگ و ادبیات این عرصه را نیز شامل شد».

به سخن او، «سعی و تلاش برای انفکاک نظامی گنجوی از بستر تاریخی و اصلی خود، یعنی تاریخ ایران و ادبیات فارسی، و ترسیم سیمایی از او در مقام یک شاعر تُرک‌تبار و تُرک زبان که به‌اصطلاح تحت ستم “فارسی‌ها” مجبور شد منغولمه‌های خود را به فارسی بسراید، یکی از تبعات یک چنین گام خطایی است که در کتاب “سیاسی‌سازی نظامی گنجوی در دوران مدرن” به صورتی جامع و مفصل مورد بررسی قرار گرفته است».

بیات با اشاره به بخش آغازین کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی» از زمینه‌های “تحریف و تبدیلی” یاد کرد که در “دستور کار” فرمانروایان اران (جمهوری آذربایجان کنونی) در دوران معاصر قرار گرفته بود. یکی از آن دگرگون‌سازی‌ها “تغییر اران (نام اصلی سرزمین‌های شمال‌شرق رود ارس) به آذربایجان بود که از دیرباز به سرزمین‌های جنوب شرق ارس اطلاق می‌شد». سپس به تلاش نویسندگان کتاب یادشده اشاره کرد که کوشید‌اند این ادعای دروغین را که: “نام ایران در قرن دوازدهم میلادی (ششم قمری) وجود نداشته است [!]» پاسخی مستند و علمی بدهند.

«ملت‌سازی» دوران استالین و زدودن نام ایران

بیات در ادامه افزود: «اگرچه فرایند چنین تغییرات و تحولاتی (و یا به عبارت دقیق‌تر: چنین جرح و تحریفی) به صورت شکست‌مسته و خفیف از سال‌های میانی دهه‌ی نخست قرن بیستم در چارچوب شکل‌گیری تحرکات پان‌تُرکی در حوزه‌های مسلمان‌نشین امپراتوری روسیه‌ی آغاز شد و در ادامه در استانبول قوام یافت (موضوعی که تبعات آن در ارتباط با جهان ایرانی هنوز مورد بررسی جدی قرار نگرفته است) ولی دگرگونی اصلی در چارچوبی دیگر، در جریان ملت‌سازهای دوره‌ی استالین رُخ داد. هنگامی که نظام شوروی با در نظر داشتن مجموعه‌ای از اهداف و انگیزه‌های داخلی و خارجی، با تکیه به یک دانش شرق‌شناسی در وجود آکادمی علوم روسیه و شعب مختلف آن، از دهه‌ی ۱۹۳۰ میلادی درصد ملت‌سازی برآمد. یکی از عرصه‌های مهم این فرایند قفقاز و آسیای میانه بود و از مهم‌ترین آن‌ها نیز زدودن هر رد و نشانه‌ای از ایرانیت، از جمله زبان فارسی به‌عنوان زبان مشترک حوزه‌ای به مراتب گسترده‌تر از مرزهای کنونی ایران».

تاریخ‌سازی و هویت‌پردازی دروغین برای اران

این پژوهشگر سپس با اشاره به چنان زمینه‌چینی‌هایی در دوران استالین، به بحث دگرگون کردن هویت نظامی گنجوی اشاره کرد که موضوع اصلی کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی در دوران مدرن» است. او گفت: «فصل دوم کتاب تحت عنوان “تلقی شوروی از نظامی و استدلال‌های آنان” است. بحث از سال ۱۹۳۶ میلادی و از هنگامی آغاز شد که مقامات مسکو به این نتیجه رسیدند

پان تر کیسم از دروغ تا واقعیت در گفتگوی سید جواد میری و داود دشتبانی:



پان ترکیسم توهّم قرن نوزدهمی است

من پوششی نیستم

وطن یولی: گفتگوی تصویری میان سیدجواد میری عضو پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و داود دشتبانی مدیرمسئول ماهنامه وطن یولی در قالب کافه قفقاز رسانه عصر تی‌وی آخرماه برگزار شد که نسخه تصویری آن به زودی منتشر می‌شود. متن کامل این گفتگو را بدون هیچ کم و کاستی که موضوع آن «پان‌ترکیسم از دروغ تا واقعیت» بود در ادامه می‌خوانید. گفتنی است در این نشست سیدجواد میری با اجتناب از پاسخ‌های صریح و روشن از پرداختن به موضوع اصلی گفتگو اجتناب کرده و تلاش نمود وجود پان‌ترکیسم در جهان و ایران را انکار کند. داود دشتبانی نیز با بیان ریشه‌های تاریخی پان‌ترکیسم به تبیین نسبت و ارتباط پروژه فکری سیدجواد میری با اهداف کنونی پان‌ترکیسم پرداخت.

سجاد کاشانی(مجری): ماهیت پان ترکیسم و مطلع تاریخی آن از کجاست؟

سیدجواد میری: از منظر تاریخی پان ترکیسم و پان‌عربیسیم و پان‌ایرانیسم و بسیاری از آنها به نظرم اینها بازماندهایی از ایدئولوژی‌های قرن نوزدهم هستند که خود یک علامت یا نشانه‌ای از اضطراب‌ها و پریشانی‌هایی در باب مواجهه با تجدد یا مواجهه با مدرنیته بوده است. انسان خردمند یا هوموسیپین از ۴۰ هزار سال و برخی می‌گویند ۲۰۰ هزار سال قدمت دارد بالاخره در تغییر و تحولاتش اگر نقطه عطف را ۴۰ هزار سال پیش بگیریم از کشف آتش آدم‌ها یاد گرفتند بذرها را در زمین کشت کنند و اهلی کردن حیوانات و دوره کشاورزی از حدود ۱۰ تا ۱۵ هزار سال پیش شروع شده بود تا حدود قرن ۱۸ میلادی که یک تحول عظیمی در جامعه بشری رخ داد و اجتماعات بشری از عصر کشاورزی وارد عصر صنعتی شدند. خود عصر صنعتی‌شدن هم در این ۲۰۰ و اندی سال دچار تحولات و «تقلّبات» گوناگونی هم شده است. این جابجایی جایگاه انسان‌ها و اجتماعات انسانی از آن حالت عصر کشاورزی به یک عصر بسیار بسیار پیچیده و کامپلکس که ما از آن به عنوان عصر صنعتی، فرا صنعتی، عصر مدرن و مدرنیته یاد می‌کنیم

یقیناً اضطراب‌های زیادی را برای انسان‌ها و جوامع گوناگون ایجاد کرده بود. حالا در قرن نوزدهم میلادی ایدئولوژی‌های گوناگونی پیداشد که تلاش کردند بگویند این پراکندگی‌ها و این تشتت را ما چگونه می‌توانیم دوباره به سمت یک جمع‌بودگی و با هم‌بودگی حرکت کنیم و یک اجتماع شکل بدهیم؟

اگر بخواهیم با آن نگاه‌هایی که در قرن نوزدهم بود تحولات هویت‌های مختلف و گوناگون را در قرن بیست و یکم و از آن مهم‌تر در آینده ایران یا در حتی در این منطقه در آینده ایران بازسازی بکنیم به نظر من به خطا رفتاریم شاید بیشتر بشود گفت مفهومی به نام پان ترکیسم یا پانتورانیزم یا حتی پان‌های دیگر بیشتر می‌توانند پروژه‌های امنیتی باشند برای اینکه ما را از آن بنیادی‌ترین مفاهیم و چالش‌ها و دغدغه‌هایی که ممکن است انسان ایرانی برای اکنون اینجا و آینده خودش داشته باشد منحرف کند. به عبارت دیگر آن چیزی که امروز در ایران به عنوان پان ترکیسم مطرح می‌شود و بعد زود و تند و سریع با ترکیه و جمهوری آذربایجان و بعضاً اسرائیل ارتباطش می‌دهند شاید بشود گفت در بهترین حالت مثلاً یک درصد نه دو درصد از هم و غم این کشورها در باب مسائل ایران باشد یا اساسا در این منطقه یعنی در خود شما اگر بروید دانشگاه‌های معتبر ترکیه یا حتی در اروپا و در جهان امروز؛ بیابیم بگویم من می‌خواهم بدانم چقدر در باب پان‌ترکیسم در ایران به مثابه یک پدیده علمی تحقیق شده است من هر چیزی زدم چیز دقیقی پیدا نکردم. تحقیقاتی که من خیلی ساده انجام دادم یک مقاله پیدا کردم در مجله ایران قفقاز که در ارمنستان چاپ می‌شود آنجا یک ارجاع به مقاله‌ای از آقای کاوه بیات داده بود کاوه بیات هم که اساسا در ساحت آکادمیک ایران نیست حالا ساحت آکادمیک جهان دیگر نمی‌دانم. یعنی به نظر من بحث واقعاً بنیادین و جدی نیست. اما اگر بخواهیم این را تحلیل بکنیم که چنین موضوعی را کجای معادلات باید قرار بدهیم به نظر من یک دغدغه یا یک رویای بسیار بسیار کودکانه‌ای بازمانده از قرن نوزدهم است که اگر بخواهم با زبان جامعه شناسی توضیحش بدهم جوامعی که مثل روستا و قصبه

خیلی قابل مدیریت نیست و بسته است Society یا جامعه‌ای که کلان شهرها هستند ارتباطات شخصی و فردی نیست و اساسا ممکن است آن مولفه هایی که جامعه پذیری را شکل میدهد با مؤلفه‌هایی که در روستا و قصبه و در قرون ماضی بوده خیلی فرق می‌کند. با این احوال اگر بخواهیم بگویم اصلا چنین پدیده‌ای هست و پدیده جدی هم هست شاید بشود گفت تمام پان‌ها هنوز نتوانستند واقعیات و تحولات جامعه بشری را هضم کنند و با یک نگاه قرن نوزدهمی می‌خواهند به پیشا عصر روشنگری برگردند. یعنی این جوامع پیچیده با مولفه‌ای به نام هویت ملی و Nation-state و تقسیم کار اجتماعی همه را برگردیم به آن امپراطوری‌های گذشته، امروز امپراتوری بسیار بزرگی به نام گوگل داریم شکل امپراتوری‌های آینده یک چیزی شبیه گوگل باید باشد یعنی به آن معنا مرزها را نمی‌شناسد اما اینگونه نیست که بخواهد تمام تحولات جوامع بشری را صفر کند و به دوران پیشامدرن برگردیم.

در ایران دموکراسی، عدالت، توسعه و توسعه متوازن و محرومیت زدایی از استان‌های کشور مهم است. ما چرا نمی‌توانیم در تمامی احوالات اجتماعی و در عرصه عمومی خودمان شایستگی را معیار قرار بدهیم، چیکار داریم طرف مثلاً دینش چیست؟ مذهبش چیست؟ لهجه‌اش چیست؟ زبانش چیست؟ شایستگی باید معیار باشد. نمی‌خواهیم به این‌ها توجه بکنیم نمی‌خواهیم به عدالت بپردازیم. شهید مطهری و شهید بهشتی یک بحثی بر سر این داشتند که آقای مطهری می‌گفت آزادی خیلی مهم است آقای بهشتی هم می‌گفت آزادی مهم است اما فرقتان این بود که آقای مطهری به نهادهایی که از آزادی صیانت می‌کنند نپرداخته بود. آقای بهشتی می‌گفت حرفی که آقای مطهری می‌زند قشنگ است خوب است اما آزادی که فقط در ذهن ما نیست آزادی باید یک ما به ازای عینی بیرونی واقعی داشته باشد و آن نهادهایی که در جامعه شکل میگیرد مثلاً نهادی مثل نهاد مجلس و نهاد دولت و نهاده‌ا و سازمان‌های گوناگون که از آزادی جمعی و از آزادی‌های فردی صیانت بکنند. نه اینکه خود این نهاده‌ا ابزاری برای کنترل و عدم آزادی



هدف پان ترکیسم کل ایران است

پروژه میری تخریب هویت ملی است

شوند یعنی ما در حوزه عمومی به مردم و ملت آزادی ندهیم. به نظر من این‌ها پرسش‌های اساسی و بنیادین است. یکی از پرسش‌های بنیادین و اساسی آن هم در وضعیت منطقه‌ای که ما در آن هستیم با چالش‌هایی که در جهان امروز هست این است که از چه مولفه‌هایی و از چه ادبیاتی و گفتمانی برای انسجام اجتماعی و همبستگی اجتماعی در ایران استفاده بکنیم که قوه ملی ما تقویت پیدا بکند و تعمیق شود و بسط پیدا کند. ما برای دو سال بعد ایران نباید برنامه بریزیم بلکه باید فکر کنیم که صد سال دیگر ایران می‌خواهد کجا باشد؟ چون کشورهایی مثل آمریکا و ژاپن و چین و کره جنوبی و حتی برخی از کشورهای اروپایی برنامه‌های اقتصادی توسعه محور بلند مدت دارند مثلاً هوش مصنوعی در صد سال آینده چه تأثیری در معادلات جمعی خواهد داشت؟ این‌ها به نظر من سوالات اساسی است.

سجاد کاشانی(مجری): با تشکر از جناب آقای میری همین پرسش را از آقای دشتبانی داریم که ماهیت و مطلع تاریخی پان‌ترکیسم چیست و کجاست؟

ادامه فرمایش جناب آقای دکتر میری نکته را عرض کنم جامعه‌شناسان و جامعه علوم سیاسی ما خیلی نسبت به تاریخ غفلت دارند و این یک پدیده عمومی است به همین دلیل هم در شناخت و تبیین شرایط دچار اشتباه می‌شوند. حالا مشخصاً در مورد جناب آقای دکتر میری من تصور می‌کنم که ایشان تجاّهل می‌کنند. اینکه می‌فرمایند مطالعات و تحقیقات زیادی درباره پانترکیسم نداشته‌ایم با توجه به پروژه‌های فکری که ایشان داشته قاعدتاً و حتماً نیاز به جستجوی پیچیده‌ای هم نیست تحقیقات درباره پان‌ترکیسم در ایران بسیار زیاد بوده و پان‌ترکیسم در تاریخ معاصر مسئله جدی هم بوده است. یک شخصیت تاریخی به اسم آرمینیوس وامبری داریم که یک یهودی مجارستانی است. در میانه قرن نوزدهم به عنوان مترجم زبانهای اروپایی وارد دربار عثمانی می‌شود و در جوانی در قامت یک درویش وارد ایران می‌شود و به شمال افغانستان و آسیای مرکزی سفر می‌کند و از

راه ایران به اروپا می‌رود و در لندن استقبال باشکوهی از او می‌شود و به مقام استادی می‌رسد و به عنوان یک زبانشناس برجسته نظریات مختلفی را ارائه می‌دهد. در سال ۲۰۰۶ اسنادی منتشر شد که نشان داد وامبری نه یک زبانشناس و نه یک استاد دانشگاه و پژوهشگر بلکه یک مامور امنیتی بریتانیا بوده است. کسی که ایده پان‌تورانیسم و پانترکیسم را خلق کرد یک یهودی مجارستانی است. یعنی برخلاف بسیاری از ایدئولوژی‌ها که براساس یک بستر و زمینه‌های عینی اجتماعی و سیاسی و یک سری زمینه‌های فکری پدید می‌آیند آرمینیوس وامبری در نتیجه این ماموریت امنیتی در ایران و آسیای مرکزی و از سوی بریتانیای کبیر به ایده پانترکیسم رسید. وامبری به این نتیجه رسید برای اینکه بتوانیم در بازی بزرگ یعنی رقابت‌های قرن نوزدهمی بین بریتانیا و روسیه به روسیه تزاری ضربه اساسی بزنیم می‌توانیم به سمت تخریک اقوام آلتای زبان یا ترک زبان در آسیای مرکزی برویم و این‌ها را هدایت کنیم که علیه روسیه تزاری شورش کنند. در واقع این نقطه آغازین اندیشه پانترکیسم است. جناب آقای دکتر میری هم در بریتانیا و در انگلیس تحصیل کردند مطلع هستند بریتانیایی‌ها یک سنت حکومت داری مستمر دارند اینگونه نیست که بریتانیا سیاست ۱۰۰ سال و ۱۵۰ سال پیش خود را رها کند و من معتقدم پانترکیسم سیاست مستمر بریتانیا در منطقه ما بوده تا به امروز هم ادامه دارد و منشا اصلی بریتانیاست اما کشورهایی چون ترکیه و آذربایجان و اسرائیل در آن نقش ایفا می‌کنند. آقای میری اشاره کردند که پانترکیسم یک توهم کودکانه قرن نوزدهمی است واقعا تعجب کردم شگفت زده شدم. این توهم قرن نوزدهمی امروز در موجودیتی به اسم سازمان کشورهای ترک محقق شده است و اولویت نخست سیاست خارجی کشور ترکیه است. ترکیه به عنوان تنها کشور مسلمان عضو ناتو و بازوی ناتو در منطقه غرب آسیا امروز به دنبال تقویت اتحادیه‌ای است که از آناتولی شروع می‌شود و مثل یک خنجری علیه روسیه و چین عبور می‌کند. ایده توران بزرگ در حال تحقق است. ما چطور می‌توانیم بگویم پانتورانیسم رویا و توهم است. اولویت نخست سیاست دولت ترکیه است که البته ترکیه بازیگر اصلی نیست. ترکیه ماموریتی را که از سوی ناتو به عنوان ابزاری برای مهار روسیه برای ضربه زدن به چین به او محول شده اجرا می‌کند. اسناد سازمان کشورهای ترک را مطالعه بکنید ایده اول اتحاد ترک‌های درونی است که الان با پیوستن این کشورها اتفاق افتاده است. ایده دوم پیگیری و رسیدگی به وضعیت و کنترل و هدایت ترک‌های بیرونی است. ترک‌های بیرونی چه کسانی هستند؟ اقوام آلتای زبانی که در قلمرو روسیه، چین، شمال افغانستان و ایران زندگی می‌کنند. یک سازمان سیاسی بزرگ در همسایگی ما تشکیل شده و ما انکار کنیم و بگویم نیست وجود ندارد! البته این یک پروژه امنیتی است و هیچ بستر و زمینه عینی هم ندارد مثلاً اتحادیه اروپا یک وحدت جغرافیایی دارد. یک فرهنگ مشترک مشخصی هم دارد اما توران بزرگ یا سازمان کشورهای ترک وحدت جغرافیایی ندارد. آسیای مرکزی یک بخشی است دربای خزر آن را از سایر بخش ها جدا کرده و جمهوری آذربایجانی فرهنگ و تاریخ متفاوتی دارد که بیشتر در پیوند با ایران است و با کشورهای آسیای مرکزی یک چیز متفاوتی است و آناتولی و ترکیه هم باز یک تاریخ و فرهنگ متفاوتی دارد و سازمانی که بر پایه زبان تشکیل شده باید به وسیله مترجم با هم صحبت کنند و هیچ مبنای مشترک عینی ندارد و اهدافش کاملاً اهداف امنیتی است. این در رابطه با ریشه که تاکید می‌کنم موضوع بسیار جدی است و هدف اولش روسیه و سپس چین و در گام بعدی ایران است و پشت این ماجراها هم سازمان ناتو و قدرت‌های غربی هستند. در مورد مطالعات درباره پان ترکیسم ایرانی‌ها در جنگ جهانی اول در دوره کوتاهی که ترکان جوان و جمهوری بادکوبه به وجود آوردند مواجهه کوتاهی داشتیم که اندیشمندان و مطبوعات و جامعه ایرانی واکنش نشان داند که جناب آقای استاد کاوه بیات در کتاب پان ترکیسم در ایران آن مسئله را تشریح کرده است. من تعجب میکنم معمولاً افراد علمی به خودشان اجازه نمی‌دهند در مورد شخصیت‌های محقق این گونه اسائه ادب داشته باشند. بررسی بکنید سمینارهای علمی که دانشگاه‌های معتبر ایران در موضوع قفقاز و آسیای مرکزی برگزار می‌شود افتخارشان حضور استاد کاوه بیات است و محافل آکادمیک برای نشستن در کنار محقق بزرگی چون استاد کاوه بیات تفاخر می‌کنند. سمینارها را بررسی بکنید و ارجاعات به آثار ایشان را بررسی کنید کمتر مقاله و کتابی در حوزه قفقاز است که بی نیاز از تحقیقات و پژوهش‌های ایشان باشد. اسنادی که ایشان منتشر کرده و تحقیقاتی که ایشان انجام داده بی‌مانند است و جایگاه بی‌نظیری در مطالعات قفقاز و آسیای مرکزی دارند و واقعا عجیب است و در شأن گفتگوهای علمی است.

ما در شناخت پانترکیسم دچار یک غفلت تاریخی هم هستیم. جامعه ایران پان ترکیسم را مثلاً با سیدجعفر پیشه‌وری و ماجرای آذربایجان و دخالت شوروی در آذربایجان می‌شناسد. در حالی که سید جعفر پیشه‌وری نه تنها پانترکیست نبود بلکه دهی کمونیسم معتقد به شوروی و مخالف پانترکیسم بود و سیاست شوروی در قبال آذربایجان و ماموریتی را که حزب کمونیست مصوب کرد و به او به عنوان یک کمونیست کهنه کار سپرد انجام داد و بنابر روایت هایی که وجود دارد در آخر عمر از این خیانتی هم که کرده پشیمان شد و توسط رژیم شوروی کشته شد. این شناخت نادرست از پان ترکیسم موجب شده ما تصور کنیم که نگاه پانترکیسم به آذربایجان

بود که این پدرسوخته سیاستمداران ما پول‌ها را اینجا در میان می‌برن در باهاماس و … سرمایه گذاری می‌کنند این‌ها برای انگلیس کار نمی‌کنند من یک لحظه گفتم این حرف در ایران معمولا به سیاستمداران ایرانی می‌گویند. **سجاد کاشانی(مجر): به تقاطع و اشتراکی رسیدیم که هم آقای دکتر میری در قسمت اول قبول دارند که پان‌ترکیسم یک پروژه امنیتی است و هم آقای دشتیانی …**

سیدجواد میری: گفتم در ایران وقتی به این مسئله می‌پردازند این یک پروژه امنیتی می‌شود مثلاً می‌گویند اسرائیل و خانم شفر پشت پانترکیسم هستند و تا ما یک مطلب می‌گذاریم رفقای ایشان در آذری‌ها می‌نویسند این آقای میری هم حرف خانم شفر را می‌زند. **داود دشتیانی:** خب دیدگاه ایشان خلاف بنده است. من عرض کردم پروژه امنیتی انگلیسی است ایشان می‌گویند پروژه امنیتی داخل ایران است! **سیدجواد میری:** اینکه می‌گویید اگر من ترکم اگر پان ترکیسم از من میگی من هستم. خب باید یک نمودی داشته باشد من به زبان فارسی می‌نویسم… **دشتیانی:** شما پیشنهاد داده‌ید که ایران باید به عضویت سازمان کشورهای ترک دربیاید! شما طرفدار دالان زنگرور هستی!

سیدجواد میری: اگر این دالان ترکی است و ترکیه دنبال آن است و از نخجوان باید بگذرد و آقا شما بیا مدیریت آنجا را به دست بگیر.

دشتیانی: همین الان از داخل ایران عبور می‌کنند مشکلی ندارند!

میری: باشه مدیریت آنجا دست بگیر تو خودت مدیریت بکن. چه اشکال دارد. من این را گفتم تمام شد من چی گفتم؟ روسیه مگر حاکمیتش مسلمان است درست است ۲۵ میلیون در روسیه مسلمان وجود دارد اما به عنوان یک کشور مسلمان که نیست آمده در سازمان همکاری اسلامی عضو ناظر شده است! مگر ما عضو سازمان شانگهای نیستیم! اینقدر تهدیده تهدیده! مافیا می‌گوید دوست تو به خودت نزدیک کن دشمن‌تو بغل کن! مگر نمیگی سازمان کشورهای ترک دشمن است خب برو بغلش کن! برو بشناسش! تو بشناس ببین چیست! به قول تو یک پدیده مقوله بسیار جدی و بنیادی و خطرآفرین است برو استفاده کن و مدیریتش کن! این پروژه فکری نیست توصیه است! من معتقدم این سازمان جدی هم نیست چرا چون بین خود این کشورها اینقدر اختلاف و تفاوت‌ها و مشربهای فرهنگی متفاوت وجود دارد. مثلاً در مولداوی یک جمهوری دارد که اینها تنها ترک‌های هستند که مسیحی هستند و به کلیسای ارتودکس‌های روسیه نزدیک هستند. ترکیه هم اینجا خیلی می‌خواهد سرمایه گذاری کند اما تنها چیزی که ممکن است مشترک داشته باشند زبانشان هست اما ذهن و فکرشان متفاوت است. اصلاً قبل هر چیزی داخل روسیه هستند. خب در اینجا این همه تفاوت‌های فرهنگی را چه کاری می‌خواهی بکنی؟ از آن بالاتر مگر ما کشورهای اسلامی را نداریم ساله از اقیانوس اطلس گرفته تا خود دل روسیه و چین و هند و بالکان همه مسلمان هستند اما چقدر واقعاً توانستند تشریک مساعی به معنای جدی در مسئله فلسطین بکنند سازمانی از انگلستان هدایت می‌شود یعنی هیچ کس در صحنه تاریخ مطلق فاعل مایبانه نیست اصلاً چنین چیزی توهمی بیش نیست. هر کسی بر اساس سرمایه‌های تاریخی، فلسفی، مالی، نظامی، امنیتی و سیاسی خودش تأثیر گذار است. ما سرمایه‌هایی داریم ما هم دست بسته نیستیم ما هم در ایران سرمایه‌هایی داریم. همین مسائلی که در این ۴۶ سال اتفاق افتاده است اراده کردند رضا شاه را برندار اراده کردن شاه را هم برن! خب بالاخره شما هم یک فعالیتی داری.

سجاد کاشانی(مجر): در مواجهه با این سازمان‌ها چگونه باید رفتار کنیم؟

دشتیانی: بحث من این نیست که ما هیچ قدرت و توانی از خودمان نداریم. ایران از بحران‌های جدی‌تر از این هم رد شده است و تاریخ ایران باشکوه‌تر از این‌هاست و ایران قدرتمند است و توان استراتژیک و فرهنگی ما بالاتر از اینهاست که این عوامل به ما تهدید جدی برای ما باشند اما قطعاً نمی‌توانیم موضوع را انکار کنیم و بگوییم وجود ندارد و نیست. قسمت قبلی عرض کردم پان‌ترکیسم اساساً به دنبال کلیت ایران است نه به دنبال تجزیه بخشی از ایران. بخاطر همین چه در دوره جنگ جهانی اول محمد امین رسولزاده کتابی به اسم ترک‌ان ایران نوشت و اصلاً از مفهومی دیگر به اسم ایران ترک‌ان صحبت می‌کنند ایرانی که مال ترک‌هاست و باید پایه‌های هویت ملی ایران کنونی تضعیف بشود. با این روایت‌ها که این ایران کنونی با این روایت تاریخی و فرهنگی و در واقع عاملیت زبان فارسی توسط حکومت‌ها در صدسال اخیر خلق شده است به تعبیر آقای میری در کتاب ایران ۵ روایت با سرکوب زمانی در صد سال اخیر! اما ایرانی که می‌خواهند بسازند چیست؟ آقای میری در مناظره با آقای قوچانی خیلی زیرکانه و هوشمندانه گفتند ایران این چیزی که شما می‌گویید نیست. ایران یک موضوع فرهنگی مثل اروپا است آدم تصور می‌کند که ایشان ایران را بزرگ می‌کند و به ایران یک امتیاز می‌دهد اما در واقع می‌خواهد سر ایران

آن هستند. از مقام معظم رهبری تا ستاد کل نیروهای مسلح تا دولت و وزارت خارجه همه می‌گویند این دالان به دنبال خفگی ایران و ایجاد توران بزرگ است و آقای میری می‌گوید منافع دارد ایران باید به آن بپیوندد. **سیدجواد میری:** بحث واقعاً خیلی سطحش پایین است یعنی من متأسف شدم حقیقتاً اگر می‌دانستم سطح بحث اینگونه است اصلاً وارد این گفتگو نمی‌شدم. لورنس آمد به کمک انگلستان عربستان را خلق کرد خلق کردن یعنی چی؟ برادر من باید زمینه‌های اجتماعی داشته باشد. مسائل اجتماعی و فرهنگی جوامع گوناگون بشری یک تاریخی دارند اینکه اساساً هیچ تاتاری به پانترکیسم

قبل از اینکه انگلیسی‌ها برنامهریزی کنند فکر نکرده بود من حقیقتاً می‌مانم. چون شما اسم خودتان را مورخ گذاشتید. چرا انگلستان نمی‌تواند در سوئیس آن کاری که می‌خواهد بکند برای اینکه زمینه ندارد. شما بروید بخوانید وقتی در قرن شانزدهم خانات غازان فرو می‌یاشد روس‌ها از ۱۵۵۶ تا حدود ۱۸۰۰ و خرده ای چه تحقیرها و چه سرکوب‌هایی را بر روی تاتارها و مسلمان‌ها انجام دادند. این عقده ایجاد شده بود انگلیس اگر آن عقده اجتماعی فرهنگی و فروخوردگی تاریخی نبود که نمی‌توانست چیزی درست کند.

داود دشتیانی: شما که در بخش‌های قبلی صحبت‌تان کلاً پدیده‌ای به نام پانترکیسم را منکر شدید و گفتید توهमत قرن نوزدهمی است. الان می‌گویید زمینه‌های اجتماعی و تاریخی داشته است؟!

سیدجواد میری: کاری ندارم برادر من! عزیز من! این‌ها از فضا چیزی را نمی‌آورند. وقتی یک کلمه‌ای و واژه‌ای اگر در ذهن و در ذهنیت تاریخی مخاطبات هیچ چیزی وجود نداشته باشد که من را از دیگری متمایز بکند وامبری و کوهن و… کتاب در کتابخانه می‌شود. چرا یک کتاب می‌تواند در جامعه تأثیر گذار می‌شود برای اینکه زمینه‌های اجتماعی تاریخی دارد. برای فهم مسائل باید سواد آن مسائل‌ داشت نمی‌شود بری فقط کتاب بخوانی. در مورد آقای کلاه بیات حرف زدی نشان داد سطح علمی ایشان چیست! زمینه اجتماعی یک پدیدار تاریخی است یعنی حتما در ذهنیت تاریخی آن قوم یا آن ملت یا آن مردم یا آن جامعه یک چیزی بوده اگر لورنس یا مثلاً انگلستان توانسته در عربستان کاری بکند یا شبه جزیره را از امپراتوری عثمانی جدا بکند این زمینه‌های تاریخی از کجا آمده است. زمینه‌های تاریخی را که من نمی‌توانم خلق بکنم اینکه بایبیم بگوییم با یک دیپلمات ایرانی صحبت کردم گفت هنوزم انگلیس تعیین می‌کند. این توهमत دایی جان ناپلئونی را کنار بذار! برو یک بار انگلیس را ببین، برو در جامعه انگلستان زندگی بکن ببین ساختار انگلستان چیست؟ ببین مسائل و مشکلات مردم انگلیس چیست؟ آن توهمی که شما دارید نیست. پارسال یک سمیناری ایرلند رفتم جمع آکادمی هفت هشت ده تاز دوستان انگلیسی و ایرلندی حرفشان این

می‌کردم ایشان می‌گفت هنوز بریتانیا بسیار تعیین کننده است و حتی دستورجلسات شورای امنیت و هماهنگی بین قدرت‌های جهانی را بریتانیا انجام می‌دهد. آمریکا قدرت اقتصادی و نظامی است اما بریتانیا پشت پرده سیاست‌های جهانی است و ناتو را بریتانیا اداره می‌کند. دقت کنیدا جنگ اوکراین علیه روسیه را انگلیس هدایت می‌کدن جنگ اوکراین جنگ ناتو علیه روسیه است و ترکیه عضو ناتو است. ناتو بزرگترین پیمان امنیتی جهان است. ترکیه چه نقشی در ناتو دارد؟ ناتو چه نقشه‌ای برای منطقه ما دارد؟ اینها کودکانه است؟ سطح بحث پایین است؟

عرض می‌کنم تاریخ نمی‌دانید وامبری در میانه قرن نوزدهم است و سی چهل سال بعد از آن نخستین تاتارها مثل گلسپرینسکی بحث‌هایشان را شروع کردند. وقتی وامبری به منطقه ما آمد هیچ تاتاری بحث پانترکیسم را شروع نکرده بود. بعد از وامبری، کوهن فرانسوی که او هم یکی یهودی است رساله‌ای را راجع به تاریخ باشکوه ترک‌ها و اینکه ترک‌ها باید به خودشان افتخار کنند می‌نویسد در حالی که تا پیش از این ترک‌ها را در ادبیات اروپا تحقیر می‌کردند و تا پیش از کوهن در خود هم عثمانی ترک‌ها و ترک بودن را تحقیر می‌کردند و می‌گفتند ما ترک نیستیم ما عثمانی هستیم. یک چیزی به عنوان تفاخر به ترکیت را خلق کردند و عثمانی را از کل قلمرو هاش منفک کردند و آنجا بحث عربی راه انداختند و عثمانی را از سو منقطع کردند و بعد به دنبال رویای توران فرستادند و تحت تأثیر همین توهم نوری پاشا اردوی اسلام راه انداخت وجمهوری بادکوبه را در باکو تأسیس کرد و انورپاشا در بخارا با روسیه تزاری جنگید. آقای میری هیچ تاتاری و هیچ اهل عثمانی و هیچ ترک‌زبانی بحث پانترکیسم را آغاز نکرده بود اروپایی‌ها آغاز کردند. مامور بریتانیا بودند و در بریتانیا آغاز کردند و بریتانیا سیاستی را که آغاز بکند رها نمی‌کند چون سنت حکومت داری در بریتانیا مستمر است. همانطور که شما در بخش اول فرمودید بریتانیایی‌ها برای صد سال دیگر برنامه می‌نویسند. یک مثال از فرمایشات آقای میری بزنم؛ ایشان طرفدار دالان تورانی ناتو یا دالان جعلی زنگرور هستند و معتقدند ایران باید به آن بپیوندند. این دالان را چه کسی خلق کرده است؟ برخی می‌گویند جمهوری آذربایجان و ترکیه به دنبال این دالان هستند. وقتی در سال ۲۰۰۵ خط لوله باکو تفلیس جیحان با حضور روسای جمهور باکو، گرجستان، ترکیه و رئیس شرکت بریتیش پترولیوم راهاندازی می‌شد نقشه‌ای پشت سر اینها نصب شده بود در این نقشه جمهوری آذربایجان با یک نوار به نخجوان متصل شده بود که همین ادعای کنونی دالان جعلی زنگرور است. جستجو کردم متوجه شدم یک اندیشکده آمریکایی ۱۵ سال پیش این دالان را پیشنهاد کرده و ما هم ندیدیم. بلایی که امروز سر ما آمده آنها ۱۵ سال پیش نوشتند و امروز در حالی اجرای

در آمده که ایشان در انگلستان فراماسون بوده است! اینگونه بحث کردن که هر چیزی وهر کسی از انگلستان برنامهریزی می‌شود این نشان می‌دهد ما فهمی از فلسفه تاریخ نداریم. در تاریخ ما یک عاملیت داریم یعنی یکی از عاملیت‌های مهم انسان است که سوزه است. آیا ما ایرانی‌ها عاملیت داریم یا نداریم؟ آیا ما ایرانی‌ها فاعلیت داریم یا نداریم؟ اینکه یک عده می‌نشینند یک جا یک کاری می‌کنند ما هم دستانم بسته است این تصورات نادرست است. به عنوان یک حقیقت تاریخی قبول است یک پدیده تاریخی بوده در یک دورای خواستند یک کارهایی بکنند مثل همین که مگر ما پان ایرانیسم نداریم حزب و دستک داشتند. مگر نداریم؟ در خود مثلاً اروپا از منظر مطالعات ادیان یک جنبشی به نام پگانیزم بر ضد مسیحیت داریم و با آمدن عصر روشنگری اینها می‌گویند ما می‌خواهیم به قبل برگردیم. آن امر ماضی برای آنها کجا بوده است؟ خیلی قبل‌تر یعنی پیش از مسیحیت! مثلاً بین کلتی‌ها در ایرلند و اسکاتلند و اینها می‌خواستند به پیش از مسیحیت برگردند. همین پدیده‌ها را آنها در اواخر قرن هجدهم و قرن نوزدهم داشتند ما در قرن بیستم در ایران و در کشورهای منطقه داشتیم مثلاً در ترکیه بین برخی از اقوام ترک و یا کشورهای امپراتوری تزاری می‌خواستند به پیش از اسلام برگردند به اینها می‌گویند تانگرسیم. اما الان در همین کشورهایی که ۷۰ سال کمونیسم در آن‌ها بوده حتی در چین اصلاً این حرف‌ها مطرح نیست. من دو سال و نیم سه سال در چین درس دادم و زندگی کردم با آن فشاری که چینی‌ها وارد می‌کنند نگاه کنید در سین کیانگ که از ۱۹۳۲ چینی‌ها استعمارش کردند -البته چینی‌ها می‌گویند از ازل اینجا مال چین بوده است- اصلاً این بحث‌ها مطرح نیست. در همه جوامع در حاشیه افرادی داریم که خیلی حاشیه‌ای‌اند و حال‌این نوع تفکر پان‌ترکیسم هم در ایران و منطقه نداریم. یعنی آیا ما یک سازمان داشتیم؟ اگر پان ترکیسم یک پدیده اجتماعی فراگیر است یک سازمانی و نهادی داشته باشد رهبرهای ایدئولوگ باید داشته باشد سامندهی نیروهای اجتماعی باشد و بتواند جذب کند و جنبش اجتماعی باید باشد. کجاست؟ چنین چیزی در کردستان یک قلیل مثلاً پژاک و کومله پیدا می‌کنیم که آن هم مسلحانه است. به عنوان مثال در بلوچستان همین جیش العدل که به آن جیش الظلم می‌گویند اینها یک دولت خارجی اسلحه به این‌ها می‌دهد و تأمین مالی می‌کند و رهبرش مشخص است وبمب گذاری می‌کند. پان‌ترکیسم رهبرانش چه کسی است؟ اسلحه‌شان کجاست؟ به صورت مسلحانه کجا خدای ناکرده مثلاً بمبی منفجر می‌کنند؟ تروری می‌کنند؟ این‌ها کجاستند؟

داود دشتیانی: بحث به جای خوبی رسید! تجاهل به معنای خودت را به ندانستن زدن به کسی که آگاهانه خودش را به ندانستن میزند اطلاق می‌شود و به این معنا آقای میری واقعاً تجاهل می‌کنند. کاملاً در مورد جنب اب آقای میری مصداق دارد ایشان عامدانه دارد مسئله پانترکیسم را چه در جهان چه در ایران انکار می‌کند در حالی که حالا اصلاً کلمه پان ترکیسم را کنار بگذاریم و هر کلمه و عنوان دیگری به آن بگذاریم به نظر من پروژه اصلی فکری جناب آقای میری دقیقاً همین است. اسم مهم نیست هدف مهم است. آقای میری راجع به جراحی گونه و لب گرفته تا ورزش و سیاست و کافه و قهوه و همه چی ایشان گفتگو می‌کنند. فقط برای اینکه پروژه اصلی فکری‌شان یعنی ترک‌گرایی را پنهان کنند!

سیدجواد میری: چون من شخصیت جامع الاطرافی هستم!

داود دشتیانی: من حرف شما را گوش دادم شما هم لطفاً اجازه بدهید صحبت من تمام شود در وقت خودتان صحبت کنید!

سیدجواد میری: شما به من تهمت می‌زنی! بگو ببینم وقتی می‌خواوی یک نفر را ارزیابی بکنید روی قیافه که ارزیابی نمی‌کنید! آتارش را ارزیابی میکنی شما آثار متو بنویزید!

داود دشتیانی: اجازه بدهید به آثار شما می‌پردازم. بگذارید به اصل موضوع بپردازم. ایشان فرمودند که سطح بحث را بالاتر ببریم و اینکه یک فردی بیاید نمی‌تواند سرنوشت منطقه را تعیین کند. عرض کردم تاریخ نمی‌دانید به همین خاطر است. من سطح بحث را خیلی بالا بردم باز دوباره خودمان را به کوچه علی چپ بزنیم که چیزی نیست و چیزی نبوده است. من گفتم اراده‌ای به اسم بریتانیا که در آن روزی که وامبری به منطقه ما آمده بود آفتاب در خاک بریتانیا غروب نمی‌کرد و نصف دنیا زیر سیطره بریتانیا بود. من راجع به بریتانیایی صحبت کردم که وقتی وامبری را به این منطقه فرستاد هم زمان ماموران امنیتی دیگرش لورنس با خاندان سعودی عربستان سعودی را خلق کرد و گرترود بل معروف به مادر عراق در عراق و اردن خاندان هاشمی را سر کار آورد و عراق و اردن را خلق کرد. امپراطوری عثمانی را با آن عظمت سرنگون کرد.

سیدجواد میری: خب بابا ادبیات بلد نیستی من

چیکار کنم!

داود دشتیانی: یادداشت بفرمایید مثل بنده پاسخ بدید! حالا از نظر آقای میری صحبت از اراده بریتانیا سطح کودکانه است و یک فردی آمده است! با یکی از معاونین سابق وزارت خارجه صحبت

است در حالی که پان‌آذربایجانسیم یک ایده زاده شده از شوروی بود.

پانترکیسم چه در جنگ جهانی اول و در زمان ترکان جوان و چه اکنون نگاهش تنها به آذربایجان نیست بلکه به دنبال تمامیت و کلیت ایران است. پانترکیسم همانگونه که جناب آقای میری در کتاب ایران در پنج روایت خودشان مدعی است این روایت را دارند که تاریخ ایران در اختیار ترکان بوده و در ۱۰۰ سال اخیر از آغاز پهلوی فارس‌ها تصاحب کردند و تاریخ ایران را وارونه کردند و با سرکوب زبانی تاریخ را دیگرگونه نوشتند که در آثار و نوشته‌های آقای میری هم این انعکاس دارد. پان ترکیست‌ها به دنبال این هستند که تاریخ را به صد سال قبل برگردانند و روایت جدیدی از ایران را ارائه بدهند که ایران بخشی از جهان ترک است.

سجاد کاشانی(مجر): خیلی متشکرم از هر دو بزرگوار. با توجه به قسمت اول گفتگو که درباره موجودیت پانترکیسم بود اکنون این پرسش مطرح است که باید چه مواجعی با این پدیده داشته باشیم؟

سیدجواد میری: قبل اینکه به پاسخ سوال بپردازم این ادعا در فضای عمومی چندین بار مطرح شده که علوم اجتماعی‌ها تاریخ نمی‌فهمند و تاریخی‌ها کسانی که در ایران تاریخ می‌خوانند اینها به تاریخ ایران اشراف دارند. اصلاً چنین چیزی نیست اساساً این توهین هم نیست یعنی به عنوان یک توهین به کسی یا به رشتنای نمی‌خواهم حرف بزنم اما اساساً مورخین یا شاید اندک شمار به تعداد انگشتان فهمی از تاریخ ندارند نه اینکه تاریخ ایران را نمی‌فهمند اصلاً فهمی از تاریخ ندارند. چرا؟ شما در آکادمی ایران و در دانشگاه‌های ایران تماماً جمع کنید برسید شما ذیل کدام مکتب صحبت می‌کنی؟ در انگلستان یا آمریکا تاریخ جهان یا تاریخ ایران می‌نویسی پاسخ می‌دهد ذیل مکتب یورنویسم. یعنی مکتب مطالعه ایشان و روش‌ها و منش‌ها و بینش‌ها و چارچوب نظری اش ذیل مثلاً Historical studies یا Historical نگاه می‌کند. اما در ایران اصلاً کسی روی این بحث‌ها فکر نمی‌کند. اساساً مبنای مباحث بحث در تاریخ چیست؟ خود تاریخ یعنی یک پله بالاتر می‌روی به آن می‌گویند مباحث متاتئوریک در تاریخ. هستئوریوگرافی در ایران چارچوبش چیست؟ کدام مکاتب هستئوریوگرافیکال و تاریخ نگارانه در ایران شکل گرفته است. این را مورخ نمی‌تواند بگوید. این یک پله بالاتر است و کسی که خودش کلیت مباحث تاریخی را درک کرده باشد می‌تواند. دو تا کتاب به من معرفی کنید که در ایران روی این مباحث حرف زده باشد. حالا از این یک پله باید بالاتر برویم اساساً فلسفه تاریخ را در چه چیزی می‌بینید؟ به عنوان مثال تحول جامعه ایران را تحول مفهومی به نام ایران را در ساحت فلسفه تاریخ چگونه می‌بینید.

سجاد کاشانی(مجر): از ربط این موضوعات به سوال را هم بفرمایید.

می‌رسیم! این بحثی که آقای دشتیانی می‌کند من نمی‌خواهم وارد این مجادلات جدلی بشوم اما مجبورم می‌کنید! اینکه وامبری یهودی مجاری بود آمد نفوذ کرد. اطلاعات کودکانه و مال مدارس و مهد کودک است. مگر پدیده‌های اجتماعی با یک نفر رخ می‌دهند؟ انگار ایران و کل این منطقه عقل ندارند سوزه نیستند فاعل شناسا نیستند یک ابزارهی هستند و یک نفری از مجارستان نفوذ می‌کند از عثمانی بعد از آنجا در قالب یک درویش کل منطقه و تحولات را به هم می‌زند بعد می‌رود در انگلستان و اسنادش بیرون آمده است. این نشان می‌دهد که ایشان اصلاً فهمی از رابطه سوزه با سوزه ندارد. وقتی دارید بحث می‌کنید سطح بحث را بالا ببرید. در مورد آقای کلاه بیات من به ایشان توهین نکردم گفتم یک مقوله که می‌زنی در اینترنت نیست! شاید من سواد ندارم شما جوان هستید بروید به انگلیسی پان ترکیسم در ایران به مثابه یک موضوع و مقوله اجتماعی و به مثابه پدیده جستجو کنید یک ارجاع از آقای کلاه بیات است. وقتی شما در مورد یک مقوله می‌خواهی صحبت بکنی مقوله کتئوری معنایی دارد یعنی فقط در ذهن من نیست بلکه به عنوان یک پدیدار اجتماعی فراگیر قابلیت ایجاد جنبش و ایجاد تحول دارد و منطقش قابل مطالعه است. پان ترکیسم و پانکردیسم و پان عریسم این‌ها ایدئولوژی‌هایی بودند یا حداقل کاریکاتوری از ایدئولوژی‌های قرن نوزدهمی بودند و تلاش می‌کردند به نوعی یک جامعه‌ای درست بکنند کدامشان محقق شده است؟ هیچ کدام. خود ایشان اشاره می‌کند که یک سازمان‌هایی مثلاً جهان ترک درست شده اما مبنای مشترک عینی ندارد. اگر درست شده و مبنای مشترک عینی ندارد یعنی قابل تحقق نیست. در سال ۲۰۱۷ برای کنفرانسی به قرقیزستان دعوت شدم از تهران مستقیم به بیشک پروزا نداشت از تهران آلمانی رفتم و از آلمانی ماشین گرفتم لب مرز قرقیزستان و قزاقستان کلی آدم جمع شده بود. پرسیدم چه خبر شده؟ قرقیز‌ها به دلیل اینکه اوضاع مالی در قزاقستان بهتر است وضع مالیشان بهتر است خیلی دوست دارند تو قزاقستان بایبند و لب مرز اجازه نمی‌داند و با چک و لگد همدیگر را می‌زنند. هم شکل و هم زبان اجازه نمی‌داند اینها وارد قزاقستان بشوند. به بیان دیگر –state نامی state به عنوان یک عامل تعیین کننده و بزرگ‌ترین و مهمترین نهاد کماکان در قرن بیست و یکم کارکرد دارد. پدیده پان ترکی قبل از اینکه وامبری و فلان اینا باشند در خود امپراتوری تزار تاتارها در موردش صحبت کرده بودند و نوشته بودن کتاب نوشته بودند و تلاش داشتند. اگر اینگونه بخواهیم بحث کنیم مثلاً پدر پان‌اسلامیسم سید جمال الدین اسدآبادی است می‌گویند اسنادش



آرمینیوس وامبری زبانشناس مجارستانی مبدع پانترکیسم در واقع مامور امنیتی بریتانیا بود

یک کلاه بزرگی بگنارد که این موضوع فرهنگی ملت نبوده و ملت بودگی ما را زیر سوال ببرد.
کوروش قصه است ما همه چی داشتیم را دور بریزید و ایران یک چیز متکثری است!؛ یعنی چی؟ یعنی زبان فارسی هم عنصری داخل عناصر متعدد کنار ترکی و سایر زبان‌هاست و کل اساس این پروژه فکری فروپاشاندن هویت ملی کنونی ایران است که برگردد به آن تصویری که دارند که صد سال قبل بوده و هزار سال ایران ترکان بوده است. در حالی که اصلاً تنها ما نیستیم که می‌گوییم ایرانیان از دوره باستان ملت بودند. آنتونی دی اسمیت بزرگ‌ترین اندیشمندناسیونالیسم کنونی است.در موردناسیونالیسم دو اندیشه وجود داشت یکی ایدئالیست‌ها که معتقدند از ابتدایی که خلق شدیم هویت ملی داشتیم و دیگری مدرنیست‌ها که می‌گویند دولت ملت مفهوم جدیدی است و بعد و سفتالی به وجود آمده و اصلاً گذشته ندارد و جعل شدند و بر اساس قرارداد اجتماعی به وجود آمدند. اسمیت بحث می‌کند که ماهیت ماجرا هیچ یک از این‌ها نیست ملتها ریشه قومی دارند و کتاب معروف ریشه قومی ملت‌های ایشان که به فارسی هم ترجمه نشده تصویر جلدش تخت جمشید است. ایشان می‌گوید که ملت‌های ریشه‌های قومی داشتند و این ریشه‌های قومی و پیوندهای فرهنگی در دوران مدرن موجب ایجاد دولت ملت‌های جدید شده است به جز چند ملت باستانی و نخستین و مهم‌ترین‌شان ایران است که اینها پیش از دوران مدرن برخلاف فرمایش جناب آقای میری به ملت‌بودگی و خودآگاهی ملی رسیدند و اراده ملی داشتند و این اراده ملی‌شان را در سرتاسر تاریخ ۲۵۰۰ ساله که دولت‌داری داشتند یا نداشتند حفظ کردند و برخلاف فرمایش ایشان شاه تنها فعال مایشا نبود و ایرانیان به ایرانی بودن خودشان آگاه بودند و نه تنها خودشان آگاه بودند بلکه دیگران هم بر ایرانی بودن ما آگاه بودند. نظامی گنجوی وقتی در قرن ششم هجری این شعر را می‌گوید آیا ایرانی هست یا نیست؟

همه عالم تن است و ایران دل

نیست گوینده رین قیاس خجل

چون که ایران دل زمین باشد

دل ز تن به بود یقین باشد

زان ولایت که مهتران دارند

بهترین جای بهتران دارند

ابن بیت آخرش که احتمالاً با نگاه‌های آقای میری نزادپرستانه هم هست. یعنی ایران را که بهترین جای زمین است خداوند به بهترین انسان‌ها داده است. این نظام گنجوی بر ایرانی بودنش آگاه هست یا نیست؟ نه تنها او آگاه است مطهر بن طاهر مقدسی اهل بیت المقدس و جغرافیا بر عرب در دوره خلفای عباسی در قرن چهارم هجری زمانی که دولت ایرانی وجود ندارد در کتاب آفرینش و تاریخ می‌گوید: «گویند معتدل‌ترین و باصفا‌ترین و بهترین بخش‌های زمین ایرانشهر است و همان است که به اقلیم بابل معروف است: درازای آن میان رودخانهٔ بلخ تا رودخانهٔ فرات و قادسیه و پهنای آن میان دریای غاپسکین (آیسکون) تا دریای فارسی و یمن و سبیس به طرف مُکران و کابل و طخارستان و منتهای آذربایجان است و آنجا برگزیدهٔ بخش‌های زمین و ناف زمین است، به علت اعتدال رنگ مردم آن و استواری پیکرهاشان و سلامت خردهاشان. زیرا

که ایشان از سرخی رومیان و بدخوبی ترکان و زشتی چینیان و کوتاہبالایی یا جوج و مأجوج و سیاهی حبشیان و نابه‌اندامی زنگیان برکنار بوده‌اند. و از همین روی به نام ایرانشهر خوانده شده، یعنی قلب شهرها و ایران به زبان اهل بابل در باستان به معنی دل و قلب است. ایرانشهر، سرزمین فرزاتگان و دانشوران است و ایشان بخشنده و بخشاینده و با تمیز و هوشمندند و هر خوی نیکی را که دیگر مردمان جهان از دست داده‌اند اینان دارا هستند و در شناخت این سرزمین، همین بس که هیچکس از جای دیگر بدان جا نمی‌آید یا آورده نمی‌شود، مگر آنکه دیگر در دلش شوق بازگشت به محلر خویش نیست تا بدان جا بازگردد، در صورتی که وضع آن سرزمین‌های دیگر بدین‌گونه نیست.»

یا ابوالحسن مسعودی در التنبیه و الاشراف می‌نویسد «پارسیان قومی بودند که سرزمینشان دیار جبال بود از ماهات (ماد) و غیره و آذربایجان تا مجاور ارمنستان واران و بیلقان تا دربند که غاب و الابواب است و ری و طبرستان و مسقط و شابران و گرگان و ابشهر که نیشابور است و هرات و مرو و دیگر ولایت‌های خراسان و سیستان و کرمان و پارس و اهواز با دیگر سرزمین عجمان که در وقت حاضر به این ولایت‌ها پیوسته است، همه این ولایت‌ها یک مملکت بود، پادشاهش یکی بود و زبانش یکی بود، فقط در بعضی کلمات تفاوت داشتند.»

فرخی سیستانی در مدح محمود غزنوی ترک نزاد می‌گوید بدین دولت همی نازد شاهان همه عالم چنان کاین دولت عالی همی نازد بدان سلطان یمین دولت عالی امین ملت باقی نظام دین ابوالقاسم سرتوده خسرو ایران ز ایرانی چگونه شاد خواهد بود تورانی پس از چندین بلا کامد ز ایران بر سر توران به جنگ مرو و جنگ بلخ و جنگ میله زان لشکر به خاک اندر فکندستی فروز از قطره باران به ترکستان سرایی نیست کز شمشیر توصد ره در آن شیون نکر دستند خاتونان ترکستان نه وقتی نظامی گنجوی از ایران می‌گوید و نه وقتی مقدسی می‌گوید ما حکومت مرکزی در ایران داریم یا وقتی فرخی سیستانی در دوره غزنویان از ایران می‌گوید غزنویان فقط به شرق ایران تا کرمان و ری حکومت می‌کنند و مشخصاً فرخی سیستانی از مفهوم «ایران» و «ایرانی» سخن می‌گوید. یا قطران تبریزی در مدح یکی از حاکمان محلی اران می‌گوید:

مباد ایران ز تو خالی که هستی قبله ایران

که ایران بی وجود تو بیک ساعت شود ویران

قطران تبریزی در مدح امیر ابوالحسن علی لشکری در حالی که در منطقه کوچکی در اران حکومت می‌کرده یا غزنوی تنها در شرق ایران نشسته خود را شاه ایران می‌داند:

نیست کس در گوهر ساسانیان چون لشگری

تا پس آن چون نیاکان شاهی ایران کند

همچو افریدون بگیرد ملک عالم سربسر ...

... هند و ترکستان بزیر حکم نوشروان کند

او بخت ملک ایران بر نشیند در سطر

کهن‌ترین فرزند خود را مهتر آران کند

قطران تبریزی به دنبال گوهر ساسانیان است و آقای میری مدعی است باستان گرایی جدید است. ایرانیان

شکوه خودشان را در دوران باستان جستند مربوط به دوره پهلوی هم نیست مربوط به دوره آقای پورادود هم نیست همان شاه اسماعیل خطایی که آقای میری در موردش کتاب نوشته در اشعارش می‌گوید من حیدرم من فریدونم من جمشیدم، هویت خودش را در تاریخ اساطیری ایران جستجو می‌کند و خودش را به آن تاریخ اساطیری پیوند می‌دهد و به این اعتبار خودش را در استمران آن هویت تاریخی ایرانی می‌داند یعنی ما نه تنها ملت بودیم و از آنتونی اسمیت در عصر کنونی تا از مقدسی عرب در قرن چهارم هجری تا مسعودی و نظامی گنجوی و قطران تبریزی به آن آگاه بودند. نیاز نیست انگلیسی به من بگوید تو ایرانی هستی من دست کم هزار و اندی سال است که به ایرانی بودن خودم آگاه بودم و آن وقت آقای میری می‌گوید ایران خیلی هم معلوم نبوده چیست و یک چیز سیال و متکثر و فرهنگی بوده است. حدود ایران و هویت ایران برای ابوالحسن مسعودی و مقدسی عرب که در بیت المقدس نشسته مشخص است. یک تعبیر نادرستی ایشان از بخشنامه دوره رضا شاه به دولت‌های دیگر دارند که گویی از آن زمان ما به عنوان ایران شناخته شدیم ما همواره خودمان را به نام ایران شناختیم و کشورهای دیگر هم عموماً ما را به نام ایران شناختند گاهی هم از عنوان پرشیا، الفرس، مملکت عجم استفاده کردند اما ما خودمان را همواره به نام ایران شناخته‌ایم.

سیدجواد میری: برای ما شعر خواندند. آن هم شعری که اصلاً هیچ نسبتی با بحث ما نداشت بعد کجا من گفتم ما اصلاً ایران نداریم؟ کجا من ایران را نفی کردم؟ یک سری توهماتی را برای خودشون می‌یافتند. چون من مثل ایشان فکر نمی‌کنم یا مثل محفل آذریون فکر نمی‌کنم من می‌شوم ضد ایران! آقا اینطور نیست این‌ها را دور بریزید یک خرده چشم‌هایتان را بشوئید کتاب را بخوانید و وقتی می‌خواهید این کتاب را بخوانید باید سوادش را داشته باشید. اینکه دی اسمیت این را گفت آن این را گفت تو اجتهاد بکن ببین اسمیت چی گفت نه که همینجوری توهمات خودت صحبت کن!

دوستانی که واقعاً نگران مسائل ایران و مسائل هویت در ایران هستند به نظر من آن چیزی که می‌تواند برای ما در ایران چالش باشد بحث پانترکیسم و اینا نیست بحث سیاسی شدن هویت‌ها در ایران است. از منظر امنیتی و مطالعاتی و سیاسی و سیاست‌گذاری‌های اجتماعی و فرهنگی اگر شما پدیده را غلط صورت بندی بکنید آن موقع راه حل و نقشه راه هم اشتباه می‌شود. آن فضای توران و قرن نوزدهم و این‌ها گیج می‌شوی و گم می‌شوی و به سیاست گذار و سیاستمدار در مجلس یا مثلاًدر وزارت کشور یا در نهاد ریاست جمهوری و حتی در نهادهای سیاسی، امنیتی و نظامی اطلاعات غلط می‌دهی. یکی از کارهای خوبی که مثلاً در اروپای غربی یا در امریکا می‌شود این است که اندیشکده‌ها صورت‌بندی دل بخواه خوشان را به سیاست‌گذار و سیاستمدار نمی‌دهند. من باید پدیده را بشناسم چه خوشم بیایید چه بدم بیایید. من باید پدیده را درست تبیین کنم. سیاسی شدن هویت‌های متکثر در ایران ممکن است خطرناک باشد. ایشان اشاره کرد که یک هویت واحدی داشتند و سرتاسر ایرانشهر به یک زبان حرف می‌زدند خب این را به دانشجوی کلاس اول مطالعات فرهنگی و علوم انسانی در هر جای دنیا بگوییم می‌خندد. برادر متن را باید درست بخوانید.

ادامه از صفحه ۲

اما به حتم چنین سروده‌هایی داشته است که احتمالاً در جست‌وجوها و پژوهش‌های آینده به آن‌ها دست پیدا خواهیم کرد»

عرفانیان در ادامه گفت: «در جمهوری آذربایجان، در سال ۱۹۴۱ میلادی، نظامی گنجوی مورد توجه قرار گرفت. در این سال جلسهای تشکیل دادند که ۱۰ نفر از آکادمسین‌های روسی و ۲ نفر از آکادمسین‌های آذربایجانی قرار بر آن نهادند که درباره‌ی نظامی گنجوی تصمیم بگیرند و در هشتصدمین سال درگذشت او جشن برپا کنند. اتحادیه‌ی نویسندگان اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، کمیته‌ی یادبود نظامی را شکل داد و تصمیماتی گرفت که همگی سیاسی بود و ارتباطی با مسائل فرهنگی نداشت.»

پایان‌بخش سخنان مسعود عرفانیان ارزیابی کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی در دوران مدرن» و ستایش او از کار نویسندگان اثر «سپاوش لرنژاد و علی دوست‌زاده» بود.

نمونه‌ای از فرآیند عقب‌زدن زبان فارسی در ترکیه



سخنران پایانی نشست، دکتر علی کالی‌راد، استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران، بود. او در سخنانش به نمونه‌ای موردی از عقب‌زده شدن زبان فارسی در ترکیه، در دوره‌ی گذار از امپراتوری عثمانی به جمهوری ترکیه، پرداخت. کالی‌راد که سرگرم پژوهشی علمی در این باره است، در

این خلدون در العبر می‌گوید که ایران سرزمین ترکان است. از همان دریای مکران حرکت کنید تا نزدیک مرز افغانستان ببینید مردم به چه زبان‌هایی حرف می‌زنند. **دشتیانی: من نگفتم و ابوالحسن مسعودی گفته است و اجازه بدهید ادامه جمله او را بخوانم تا درست قضاوت کنید. مسعودی در ادامه می‌گوید:** «همه این ولایت‌ها یک مملکت بود، پادشاهش یکی بود و زبانش یکی بود، فقط در بعضی کلمات تفاوت داشتند، زیرا وقتی حروفی که زبان را بدان می‌نویسند یکی باشد، زبان یکی است و گرچه در چیزهای دیگر تفاوت داشته باشد، چون پهلوی و دری و دیگر زبان‌های پارسی.»

طبیعتاً در همین متن هم مشخص است که مثلاً فارسی دری با زبان پهلوی خیلی تفاوت دارد و اشاره مسعودی به ریشه مشترک زبان‌هاست.

سیدجواد میری: مطالعات زبانی امروز ما را به جایی رسانده که فهم ما از زبان و پیچیدگی‌های زبان با چیزی که در قرن چهارم بوده خیلی متفاوت است ما اگر بخواهیم آن را معیار قرار بدهیم برای فهم ایران امروز دچار مشکل می‌شویم. فهم ایران امروز را هم بخواهیم معیار قرار بدهیم برای آن روز دچار مشکل می‌شویم دچار پریشانی تاریخی می‌شویم. وقتی می‌خواهیم متن را بخوانیم باید واقعاً به لایه‌های مختلف اشراف داشته باشیم.

اما در برابر پدیده سیاسی شدن هویت‌ها در ایران ما چه باید بکنیم. آدرس غلط دادن به پریشانی منجر می‌شود. اولاً یک بخش این مسئله برمی‌گردد به پدیدهای که تقریباً از دهه پنجاه میلادی به عنوان جهانی شدن شروع شد. جهانی شدن از یک سو شما را به سوی جوامع گوناگون سوق می‌دهد و از سوی دیگری به سوی یکسان شدن و یکی شدن ذائقه‌ها، مثلاً یک موسیقی گوش بدهند یک نوع لباس بپوشند و فرهای آرایش صورت و مو و از سوی دیگر یک جریان دیگری در جوامع گوناگون می‌خواهد مقابل این یکسان سازی مقاومت کند مثل همان بحثی که فوکو در مورد قدرت و مقاومت می‌کند و می‌گوید هر جاقدرت می‌خواهد سلطه ایجاد بکند مقاومت در برابرش شکل می‌گیرد. این باعث می‌شود که ما خودآگاهی پیدا بکنیم حالا همین پدیده جهانی شدن را در داخل واحد سیاسی ایران فرض کن. اگر بخواهیم تنوع‌ها و تکثرهای را به یک وحدت برسند باید بین مفهوم یکسان سازی و یکپارچگی سازی تمایز قائل شویم یعنی ما قرار نیست یکسان شویم اما یکپارچگی باید داشته باشیم یا به قول آقای خمینی می‌گفت وحدت کلمه داشته باشیم. یعنی چگونه بتوانیم در منافع ملی و در پاسداری از مرزها و امنیت ملی و وحدت سرزمینی وحدت داشته باشیم و از سوی دیگر تکثرات را به رسمیت بشناسیم. ما ترک، فارس، عرب و عجم، ارمنی، گرجی، مسلمان، یهودی و مسیحی داریم یک بخش که نظام سیاسی ایران پذیرفته و در مجلس نماینده ارمنی و آسوری و یهودی و زرتشتی داریم ولی در ساختار آموزش هنوز نتوانستید اصل ۱۵ قانون اساسی را اجرا کنیم. این نشان می‌دهد نیازمند یک بازسازی در سیاست گذاری‌های زبانی هستیم. اینکه برای این زبان‌های متکثر بتوانیم در حوزه قانون گذاری و سیاست گذاری مطالبات قانونی را که ذیل اصل ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی وجود دارد را پاسخ بدهیم که فکر می‌کنم در این دولت یک سری اقدامات در حال انجام است. آقای دشتبانی ما نه ضد ایران هستیم نه ضد امنیت ایران

هستیم. نه ترک‌را که هستیم نه پان ترکیه نه دنبال این هستیم که تاریخ ایران را بر گردانیم من هیچ وقت تا حالا نگفتم تاریخ ایران باید به ۱۰۰ سال قبلش برگردد. اگر من نوعی هم گفتم مگر اساساً روندهای تاریخی امکان بازگشت دارد؟ بعد کدام آدم عاقلی می‌نشیند در کشتی و کشتی را سوراخ می‌کند. من خودم ۳۰ سال ایران نبودم همسر من اهل روسیه است. بچه‌های من سید مرتضی و سید محسن ترکی بلد نیستند آدمی که این مشخصات را دارد چه جوری می‌تواند؟ همه زندگی من پوشش است؟ من به فارسی کتاب می‌نویسم پوششی است، حرف می‌زنم پوششی است؟ زندگی هم پوششی می‌کنم؟ آدمی که مثلاً میگن مثل وامبری باشد دنبال یک پروژه مخفیانه باشد که اینقدر در عرصه عمومی حرف نمی‌زند. کسی که اهل آن کارها باشد باید در حاشیه یواش کارهایش را بکند. بعد چه چیزی در دست من هست؟ یک منل دست من است یک کانال تلگرامی هم دارم. کدام مثلاً بودجه و امکانات در اختیار من هست؟

سجاد کاشانی(مجری): در پایان تیم سردبیری به ما یک سری کلمات دادند و گفتند که نظر و احساس خودتان را در مورد این کلمات در یک جمله بگویید؟ پیشه‌وری!

سیدجواد میری: ساده لوح!

داود دشتیانی: خائنی که پشیمان شدا!

سجاد کاشانی(مجری): هویت‌خواهی

سیدجواد میری: از زبانی باهاش ندارم

داود دشتیانی: نام دیگر تجزیه‌طلبی

سجاد کاشانی(مجری): سیدجواد طباطبایی

سیدجواد میری: خدا رحمت کند همه رفتگان را.

داود دشتیانی: اندیشمندی که بعضی جاها اخلاق

مطبوعاتی را رعایت نکرد اما دوستدار ایران بود

سجاد کاشانی(مجری): سلطنت طلبی

داود دشتیانی: تاریخ مصرف گذشته

سیدجواد میری: تاریخ مصرفش گذشت ولی یک واقعیتی در تاریخ ایران و جهان بوده ولی در بهترین حالت می‌تواند به صورت مشروطه باشد که در انگلستان و سوئد و ... ولی اینکه یک شاهی دوباره بیاید تاریخش گذشته

سجاد کاشانی(مجری): ایرانشهری

داود دشتیانی: به معنای آنچه که آقای طباطبایی مطرح کردند یک اندیشه در کنار سایر اندیشه‌ها اما ایرانشهر یکی از نام های تاریخی ایران است.

سیدجواد میری: ایران شهرم به نظرم به قول آقا اسمی بود که برای ایران استفاده شده است. هر چیزی که باعث اعتلای ایران بشود ما باید به سمتش برویم و خدای ناکرده هر چیزی ایران و مردم ایران و جوانان و زندگی عادی مردم ایران را به خطر می‌اندازد آن بد است و ما باید حداقل هر چیزی را در دستان بیابید خودآگاهی اجتماعی ایرانیان را مثلاً افزایش بدهیم و انشالله ایران بهتر بشود حقوق مردم و درآمدشان بیشتر شود خطرات جنگ دور بشود و ایران یک کشور مرفه باشد و مردهش هم شاد باشد و کمتر به همدیگر ظن بد داشته باشند.

سجاد کاشانی(مجری): هر دو بزرگوار خیلی متشکرم در یک کلام به نظر بنده منظره پرپاری بود و به زیبایی به پایان رسید. خیلی متشکرم از اینکه همراه ما بودید و از اینکه کافه قفقاز را دنبال کردیدممنونم.

آغاز گفت: «آنچه ما درباره‌ی آن صحبت می‌کنیم فرآیند

ایران‌زایی است.»

او سپس به حسین دانش، یکی از ایرانی‌تباران و نخبگان و روشنفکران ترکیه اشاره کرد و تفاوت او با دیگر ایرانیان آن‌جا را در آن دانست که با فضای فرهنگی عثمانی آشنایی ژرف داشت و خود را بیگانه احساس نمی‌کرد. این سخنران سپس افزود: «سال ۱۹۱۰ میلادی، سالی پُرجنب‌وجوش و سرشار از مجادلات قلمی و فکری میان روشنفکران عثمانی بود. آن‌ها درباره‌ی اثرپذیری زبان و ادبیات ترکی از زبان فارسی مجادله داشتند.» کالی‌راد یک نمونه از آن گفت‌وگوها را به زمانی بازگرداند که دانشجویان دارالفنون (دانشگاه استانبول کنونی) که قدیمی‌ترین نهاد دانشگاهی آن کشور بود، دست به‌اعتصاب زدند و خواستار اخراج پنج تن از استادان دانشگاه شدند که به باور آن‌ها «ضد ترک» بوده‌اند. کالی‌راد آنگاه افزود: «دعوا از آنجایی آغاز شد که سلیمان نظیف، یکی از روشنفکران مهم ترکیه، و حسین دانش شاعران زبان فارسی بحسب‌ترانگیزی را بر سر «فضولی»، شاعر عصر صفوی، آغاز کردند. نظیف با آن‌که به ایران توجه بسیار داشت، اما نماینده‌ی طیف و جریان‌ی از روشنفکران ترکیه بود که می‌گفتند فضولی را باید شاعری تُرک دانست و در شمار شاعران ادبیات ایران قرار نداد. اگر هم به فارسی شعر سروده است از آن‌رو بوده که در آن دوره سرودن به زبان فارسی رایج بوده است. نظیف این باور را که فضولی تحت تأثیر شاعران زبان فارسی بوده است، رد می‌کرد. اما حسین دانش دیدگاه دیگری داشت.»

به سخن کالی‌راد، سرانجام به پیشنهاد یکی از روشنفکران مهم ترکیه، رضا توفیق، قرار می‌شود که در مارس ۱۹۲۲ میلادی (فروردین ۱۳۰۱ خورشیدی) در دارالفنون جلسهای برگزار شود و آن دو تن (نظیف و دانش) در این باره دیدگاه‌های خود را بازگو کنند. کالی‌راد سپس افزود: «در آن روز، تالار دارالفنون پُر از دانشجویان شده بود. در آغاز، رضا توفیق چند سروده‌ی فضولی را می‌خواند و می‌گوید: تبار فضولی به آریایی‌ها می‌رسد.» با این سخن، به‌یکباره جلسه به هم می‌ریزد و دانشجویان مخالف و ملی‌گرا داد و بیداد می‌کنند و می‌گویند که توفیق به هویت

ترکی فضولی توهین کرده است! جلسه ناتمام می‌ماند و با وارد شدن دانشجویان به فضای مطبوعاتی، آن‌ها خواستار اخراج پنج استادی می‌شوند که به تصور دانشجویان «ضد ترک» بوده‌اند. یکی از آن پنج استاد، حسین دانش، استاد زبان و ادبیات فارسی دارالفنون بود.» کالی‌راد آن‌گاه به سرانجام توفیق و دانش اشاره کرد و گفت: «پس از این ماجرا، رضا توفیق از ترکیه اخراج می‌شود و تنها پس از مرگ کمال آتاتورک می‌تواند به ترکیه بازگردد. حسین دانش نیز گوسفنشین و قربانی این جریان می‌شود و هیچ‌گاه مسؤولیتی را به او نمی‌سپارند. پس از دانش، یکی از شیوخ مولویه، به نام ولد چلبی، که از بنیادگزاران محافل ملی‌گرایی ترکیه بود، جانشین دانش می‌شود و تدریس زبان و ادبیات فارسی را در دارالفنون به او می‌سپارند» کالی‌راد در بخش آغازین سخنانش به ستایش از کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی در دوران مدرن» پرداخت و گفت: «با وجود اهمیت این کتاب و غنی بودن مباحث آن، متأسفانه آن‌گونه که باید و شاید به آن توجه نشده و در دانشگاه‌های ما هم چندان توجهی برنیاپیخته است. با خواندن این کتاب، اهمیت آن را دریافتم و دانستم که نسبت به آن دینی به گردن ما هست. این نشست و سخنرانی‌ها، برای آادی آن وام بود.»

دبیری نشست را امین هاشمی، عضو انجمن علمی دانشجویان تاریخ دانشگاه تهران، برعهده داشت. نشست «فقد و بررسی کتاب سیاسی‌سازی نظامی گنجوی در دوران مدرن» در پسین سشنبه ۲۲ آبان‌ماه، در تالار استاد عباس اقبال آشتیانی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و با باشندگی شماری از دانشجویان و علاقه‌مندان به مباحث تاریخ معاصر، برگزار شد. کتاب «سیاسی‌سازی نظامی گنجوی در دوران مدرن»، نوشته‌ی سپاوش لرنژاد و علی دوست‌زاده، اثری به زبان انگلیسی است که در سال ۲۰۲۱ میلادی به‌دستکاری مرکز ایران‌شناسی قفقاز در ایروان چاپ شده و انتشار یافته است. برگردان فارسی این اثر توسط قدرت قاسمی‌پور انجام گرفته و در سال ۱۴۰۱ به دستکاری نشر خاموش، در ۲۲۲ رویه، روانه‌ی بازار کتاب ایران شده است.

محمد جعفری قنواتی مردم‌شناس و عضو مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی

فرهنگ مردم ایران را نمی‌شود تکه‌تکه دید



جمله آذربایجان هست. اگر دده قورقود کتاب حماسه‌ی مردم آذربایجان بود باید اشار‌ای به این موضوع هم می‌داشت؛ چرا اشاره نشده؟ چون ارتباطی با مردم آذربایجان ندارد.

باز من اشاره کنم به مصداق‌های درون‌متنی، در بعضی قسمت‌های این کتاب پسر جوانی که قهرمان داستان است زمان توصیف معشوقه‌اش او را «چشم بادامی» خطاب می‌کند. خب کدام یک از زنان آذربایجانی چشم بادامی هستند؟! منظور احتمالا مردم شرق ماورالنهر بوده است. قطعا مردم آذربایجان منظورش نبوده. چرا در دده قورقود به هیچ یک از آیین‌هایی که در آذربایجان رایج است اشاره نشده؟! آیین‌هایی مثل نوروز، شب چله و یا جشن‌های دیگر. چرا؟ چون ارتباطی با آذربایجان ندارد. مثال دیگر، پذیرایی از میهمانان با شیر مادیان است. نوشته‌ای که در واقع جای شراب را می‌گرفته. این نوشیدنی هنوز هم در ماورالنهر مصرف می‌شود. قهرمانان داستان دده قورقوت در مهمانی‌هایشان قمیز که همان شیر مادیان است می‌نوشیدند. خب این که مخصوص همان شرق ماورالنهر و قزاقستان و آن محدوده است چه ربطی به آذربایجان دارد؟! در سراسر ایران و آذربایجان ششمین شب پس از تولد بچه را جشن می‌گرفتند و نوزاد را نامگذاری می‌کردند. در حالیکه در این کتاب اشاره شده که پسرپچه‌ها وقتی به ۱۵ سالگی می‌رسند باید یک یا چند تادشمن را سر ببرند تا برایش اسم تعیین کنند. در کجای آذربایجان همجین رسمی وجود داشته؟! حالا از پس تکرار کرده‌اند که «دده قورقود حماسه ملی آذربایجان است» امر بر خودشان هم مشته شده و باورشان شده که پدرانشان با زمزمه دده قورقود می‌خوابیدند. حالا چرا می‌گویند دده قورقود حماسه مردم آذربایجان است؟ چرا ترکیه‌ای‌ها نمی‌گویند حماسه‌ماست؟ چرا قزاقان نمی‌گویند حماسه‌ماست؟

این انداختن پوست خربزه زیر پای ایرانیان است. در حقیقت ببینید وقتی که یک جایی یک قومی یک سرزمینی یک مردمی حماسه‌ملی خودشان را داشته باشند، آداب و آیین‌های مخصوص خودشان را داشته باشند، افسانه‌های مخصوص خودشان داشته باشند،بازی‌های مخصوص خودشان داشته باشند،این‌ها می‌شوند یک ملت.به همین سبب اینها برای خود حماسه ملی درست بکنند. باید برای خود افسانه‌های مخصوص درست بکنند. باید برای خود بازی‌های مخصوص خودشان درست کنند. رقص‌هایی که بعضی از این به تعبیر خودشان هویت‌طلبان در رسانه‌هایشان بخش می‌کنند چه ارتباطی به مردم آذربایجان دارد؟! رقص لرگی، قزاقی، قرقیزی و... را به جای رقص آذربایجانی تبلیغ می‌کنند.به هر نوعی در تلاشد مصداق‌هایی جدای از ایران برای آذربایجان و خاص آذربایجان بیابند درحالیکه تمام مصادیقی را که من نام بردم حتی اشتراک میان آذربایجان و ایران نمی‌توان نامید. این‌ها همسانی ماست. یکی بودن ماست. بعد از حمله اعراب به ایران و همین سلسله مراتب را داشت. دیوان‌سالاری و چینه‌بندی و سلسله مراتب سیاسی در ایران باقی ماند و به خلفای اسلامی منتقل شد. خلیفه جایگزین شاه شد. سایر مناصب هم به همین ترتیب تبدیل شدند ولی باقی ماندند مانند وزیر، حاجب، پردردار، قاضی، داروغه، میرشعب و... اگرچه ایران تا زمان صفویه حکومت متمرکزی نداشت اما حکومت‌های محلی از جمله در آذربایجان بود. در این حکومت‌ها هم نظام سیاسی به همین شکل بود و همین سلسله مراتب را داشت. چرا این دیوان سالاری و این چینه‌بندی سیاسی در کتاب دده قورقود بازتاب ندارد؟ ممکن است در پاسخ بگویند این کتاب قدیمی‌تر از این حرف‌هاست.اما مگر شاهنامه که این نظام سیاسی را تصویر کرده داستان زمان غزنویان است؟! شاهنامه متعلق به دوران اسطوره‌ای ماست اما بازتاب این نظام دیوان‌سالاری در شاهنامه وجود دارد. حقیقت آن است که جامعه بازتاب یافته در دده قورقود جامعه‌ای است که فرسنگ‌ها با جامعه آذربایجان فاصله دارد.

هفت
تاریخ
History

فرهنگ و تاریخ
هفت
تاریخ
History

وجود است. در برخی از مناطق از جمله خود آذربایجان آخرین چهارشنبه ماه صفر را هم آتش روشن می‌کنند. این هم آداب و آیین‌های مربوط به سال قمری که البته خیلی خیلی مختصر گفتم. شاهد مثالی را به عنوان شخصی که تخصصی هم ندارد اضافه کنم. بعضی ترانه‌هایی را که سیمابینا می‌خواند و ریشه‌شان به خراسان جنوبی برمی‌گردد از زبان مادر بزرگم که ترکمن است هم شنیدم.

ببینید میان زنان در سراسر ایران نوعی بازی‌های نمایشی رایج است که در خلوت خودشان و بدون حضور مردان اجرا می‌شود. موضوع این نمایش‌ها هم به شدت انتقادی هستند. حتی اگر نیاز به حضور یک مرد باشد زنی لباس مردانه می‌پوشد و ادای مردها را درمی‌آورد. یک محفل کاملا خصوصی‌ست. یکی از معروف‌ترین انواع این بازی «بازی خاله رو رو»ست یا «کیه کیه در میزنه؟!» این در ارومیه، تبریز، تهران، یزد، خراسان و سایر نقاط ایران رایج بوده .بازی‌ای هم نبوده که در ملا عام اجرا شود. در خلوت اجرا می‌شده اما در سراسر ایران رایج بوده است.

سوال دیگرم آقای قنواتی راجع به این کتابی‌ست که شما هم همراه خودتان آورداید یعنی کتاب «ددهم قورقوت» یا «ددهه قورقود». تجزیه‌طلبان یا هویت‌طلبان یا هر عنوانی که درست‌است این کتاب را معادل شاهنامه برای ترک‌زبان‌های ایران می‌دانند. نظر شما راجع به این قیاس چیست؟

خب هر کس می‌تواند هر مقایسه‌ای کند و به خودش مربوط است اما در مورد این کتاب من باید توضیحاتی را اضافه کنم. «دده قورقوت» کتاب بسیار مهمی در ادبیات مردم ترک است. «ترک» که می‌گویم منظوم متفاوت از آذربایجان است. در شاهنامه هم هرجا کلمه‌ی «ترک» آمده منظور آذربایجان نیست. سجاد ایدنلو، دانشمند مشهور و شاهنامه‌شناس برجسته کتابی دارد با عنوان «آذربایجان و شاهنامه» که این موضوع را آنجا مفصل توضیح داده است. شاهنامه و «دده قورقود» اصلا قابل قیاس با هم نیستند. این نیست که من چون ایرانی یا علاقمند به شاهنامه هستم متعصب باشم و این را بگویم. این دو اثر اصلا دو ژانر متفاوت هستند. «دده قورقود» مجموعه‌ای از ۱۲ داستان فولکلوریک است و مثل هر ژانر ادب فولکلور نویسنده‌ی مشخصی ندارد. این یکی از ویژگی‌های فولکلور است.

براساس پژوهشی که پژوهشگران انجام دادمند این کتاب قرن ۱۵ یا ۱۶ میلادی نوشته شده است. اولین بار حدود ۲۱۰ سال پیش یک مردم‌شناس آلمانی به نام اچ.اف. فون دیتس این کتاب را معرفی و یکی از داستان‌های آن را با یکی از داستان‌های ادیسه مقایسه کرد. داستان هشتم «دده قورقود» داستان تپه گؤز است. این داستان، داستان غول یک چشمی‌ست که توسط قهرمان داستان کشته می‌شود و مردم از شر آن خلاص می‌شوند. بنابراین این کتاب تا اوایل قرن ۱۹ نه فقط بین ایرانی‌ها که در اروپا هم شناخته شده نبوده. آن مردم‌شناس آلمانی به سبب شباهت داستان «تپه گؤز» و پولیفیموس گفت که احتمالا هومر خود را از «دده قورقود» برداشت کرده است. امروز دیگر در بررسی افسانه‌های جهان چنین نسبت‌هایی نمی‌دهند.

بعد از ایشان هم ویلهلم گریم، جیمز فریزر و چند محقق دیگر این کتاب را بررسی کردند اما هیچ یک آنچه را فوندیتس گفته بود تایید نکردند و حتی خلاف آن را گفتند. در ایران تا ۱۳۲۴ هیچ یک از روشنفکران و اهل کتاب آذربایجان این کتاب را نمی‌شناخت. این را من نمی‌گویم مرحوم محمدعلی فرانزه در خاطراتش گفته است. همانطور که می‌دانید ایشان به تعبیر گروهی از نخستین هویت‌طلبان است. ایشان در خاطراتش می‌گوید زمانی که در بحبوحه‌ی فعالیت فقهی دموکرات به تبریز آمدم نه فقط مردم عامی بلکه روشنفکران و اهل کتاب هم این کتاب را نمی‌شناختند. متأسفانه وقتی موضوعی خیلی تکرار شود آدمی هم که قبلا اعتقادی نداشته در اثر تکرار فراوان فکر می‌کند که آن موضوع واقعی بود. مثال در این مورد زیاد است. از بس دربار دده قورقود گفتگو شده کار به جایی رسیده که بعضی جوانان می‌پویسند «تیاکان ما شب‌های زمستان با زمزمه‌ی «دده قورقود» به خواب می‌رفتند!» خب دوست عزیز شما از موضع سیاسی حرف می‌زنید از موضع فرهنگی اگر به موضوع نگاه



از موضع سیاسی به توضیحات بنده نگاه نکنند و صرفاً از موضع فرهنگی نگاه کنند.اگر آنچه می‌گویم یک‌اشتباه‌ست بگویند اشتباه است. خب ضرب‌المثل‌ها. «در خانه‌ی داماد خبری نیست در خانه عروس بزن بکوبه» این روایت آذربایجانی‌اش هست، روایت شهر بابکی‌اش هست، روایت بوشهری‌اش هست و... «بی‌بی از بی‌چادری در خانه مانده»، «سرنارو که به آدم ناشی بدهی از سر گشادش می‌زند»، «زیره به کرمان بردن»، «آب راه خودش را پیدا می‌کند»، «با سیلی صورت خود را سرخ نگه داشته است»، «خواست ابرویش را درست کند چشمش را کور کرد»، «خر بیار و معرکه بار کن»، «زورش به الاغ نمی‌رسد پالان را می‌زند»، «مار هر جا کج برود به لانه خودش راست می‌رود» و... این‌ها که می‌گویم هم‌لش منبع دارد. برای مثال «ضرب‌المثل‌های قافازکوه» آقای قمری یا کتاب «فرهنگ عامه مردم اردبیل» آقای اصغرزاده، «مثال و حکم» دهخدا، «داستان‌نامه»ی مرحوم بهمن‌یاری و...

این‌ها در آذربایجان هم کاربرد دارند؟

بله. بله. یا «تان خودت را در سفره‌ی دیگران نخور» یک ضرب‌المثلی است که افزون بر آذربایجان در مناطق دیگر ایران نیز کاربرد دارد. نکته‌ی جالب این است که این ضرب‌المثل از یکی از سخنان انوشیروان عادل گرفته شده‌است. این ضرب‌المثل در شعر نظامی هم بازتاب پیدا کرده. نظامی به نیاکان خودش، انوشیروان استناد می‌کند «به خوان کسان برمخور نان خویش / بخور نان خویش بر سر خوان خویش». پس از ضرب‌المثل‌ها و بازی‌ها موضوع آداب و آیین‌هاست. مثلا «شب چله» را همه‌ی مناطق ایران می‌گویند «شب چله». کمتر از ۳۰ سال است که عنوان یلدا نیز استفاده شده است. در ادبیات رسمی ما البته می‌گفتند یلدا یلدا یک کلمه سریانی به معنی تولد و زایش است. طبعی‌ست که این بین یکسری اختلافاتی وجود داشته باشد. مثلا شب‌چهرای که در شب یلدا خورده می‌شود در شهرهای مختلف با یکدیگر متفاوت است اما اصل خوردن شب‌چره در شب یلدا در تمام شهرهای ایران وجود دارد. یا میوهایی که در این شب خورده می‌شد در شهرهای مختلف ایران متفاوت بود چرا که تا ۱۰۰ سال پیش هم حمل‌ونقل در ایران چنین شرایطی فراهم نمی‌کرد. نمونه‌ی دیگر فال گرفتن در شب چله است. در تمام نقاط ایران فال گرفتن در این شب رایج بوده. فال‌های مختلفی می‌گرفتند از جمله فال کوزه که در کرمان به آن «چهل بیتو» هم گفته می‌شود. در آذربایجان هم رایج است.

یا مثال دیگر از آداب و آیین‌ها، آتش روشن کردن در شب نوروز است. آتش روشن کردن امروزه عمدتا در شب چهارشنبه‌سوری در ایران صورت می‌گیرد اما فقط در دو، سه منطقه ایران شب نوروز مثل نیاکان پیش از اسلامان آتش بر پشت‌بام روشن می‌کنند. این مناطق کجا هستند؟! یکی در شریف آباد یزد است است که هموطنان زرتشتی ما ساکن هستند و دیگری در برخی از روستاهای آذربایجان است. طبعی هم هست. توضیح دادم بزرگترین آتشکده‌ی ایران آنجا بوده. این آداب و آیین‌های مشترک حتی در ادبیات عامه‌ی مکتوب ما هم وجود دارد. کتاب‌هایی که در دوره‌ی چاپ سنگی در تبریز چاپ شدند هیچ تفاوتی با کتاب‌هایی که در تهران چاپ شدند ندارند.

یعنی زبان یکی بوده؟

بله. بعضی‌ها ترجمه شدند و بعضی‌ها به همان زبان فارسی چاپ شده‌اند ولی کتاب همان کتاب است. بالاتر از این ما حتی طومار نقالی که مخصوص نقال‌ها بوده ترجمه ترکی آذربایجانی از آن داریم. اتفاقا قدیمی‌ترین طومار نقالی شناخته‌شده همین طوماری‌ست که به زبان ترکی آذربایجانی‌ست. ببینید براساس پژوهشی که یک فولکلورست اهل ترکیه انجام داده تا سال ۱۳۵۳ در قهوه‌خانه‌های ارومیه و تبریز نقالی به زبان فارسی رایج بوده است! این‌ها دیگر اشتراک نیست این‌ها همسانی‌ست. وقتی که سفره‌ی هفت سین، شب چله، نقال، سیزده بدر و نوروز آن هم دقیقا به همین نام و... در همه جاز جمله در آذربایجان یکی باشند دیگر فراتر از اشتراک است. این همسانی است. آیین‌های منطق با سال قمری هم همین طور است. عزاداری‌های ماه محرم، تعزیه خوانی، سیمزنی، زنجیرزنی، جشن تولد حضرت علی، مبعث حضرت رسول صلی الله علیه و آله و... در تمام ایران



آسیه توحیدپژآد

محمد جعفری قنواتی، عضو مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی و مدیر بخش فولکلور این موسسه در گفتگو با انصاف درباره‌ی اشتراکات فولکلوریک ایرانیان و نقش این موضوع در پیوند ما گفت. او در این گفتگو از افسانه‌ها، بازی‌ها، ضرب‌المثل‌ها و آداب و آیین‌های مشترک ایرانی‌ها گفت و مثال زدمثال جالب در این موضوع بازی شاه و وزیر بود که در کودکی ما، فرزندانمان و کوروش، پادشاه هخامنشی مشترک است. در تمام توضیحات آقای قنواتی درباره‌ی اشتراکات ایرانیان مثال آذربایجان تکرار شد. قنواتی اضافه کرد: آذربایجان تختگاه اسطوره‌ای مردم ایران بوده و حتی بزرگ‌ترین آتشکده ایران‌یان، آتشکده مخصوص شاهان یعنی آتشکده‌ی آذر گئش‌سب، نیز در آذربایجان بوده است.

آقای جعفری قنواتی فولکلور یا فرهنگ عامه اصلا چه اهمیتی در تعریف هویت ملی ما دارد؟ و در مقابل تجزیه طلبان چطور این فرهنگ رو نشانه گرفته‌اند؟
تاریخ مشترک، سرزمین مشترک، زبان ملی مشترک، ادبیات و آداب و آیین‌های مشترک یا همان فولکلور از اجزای اساسی هویت ملی هر جامعه‌ای هستند. بیان سهم فولکلور در هویت ملی ایران نیاز به چند ساعت مصاحبه دارد از این رو من فقط به مصداق‌های محدودی از برخی حوزه‌های فولکلور اشاره خواهم کرد برای اینکه ببینید مردم ایران چطور در زمینه‌های بنیادی که ریشه در باورها و اعتقادات کنششان دارد با هم اشتراک دارند. نخست از افسانه‌ها شروع می‌کنیم. بسیاری از افسانه‌هایی که در هر منطقه وجود دارد افسانه‌هایی هستند که در سطح ملی هم رایج‌اند یعنی شما آن‌ها را در هر بخشی از ایران می‌بینید و افسانه‌های عام هستند. این‌ها اکثریت قریب به اتفاق افسانه‌های ما را تشکیل می‌دهند. گروه دیگر مربوط به یک منطقه‌ی بزرگ‌تری هستند. همانطور که می‌دانید تقسیم‌بندی‌هایی که امروز می‌شناسیم مانند یزد، اصفهان، شیراز و... تقسیم بندی‌های سیاسی هستند. تقسیم‌بندی‌های فرهنگی شامل مناطق وسیع‌تری هستند. گروه دیگر افسانه‌هایی هستند که خاص یک منطقه‌ی محدودند.

مثلا «سنگ صبور» مصداق افسانه‌هایی‌ست که در سطح ملی نقل می‌شود. سنگ صبور در آذربایجان، اردبیل، زنجان، یزد، خراسان، خوزستان و... هست. حتی در جزایر خلیج فارس، بوموسا، بندرعباس و بوشهر هم هست. در بندر ماهشهر که غری‌ترین بندر خلیج فارس هست هم وجود دارد. یا افسانه‌ی «ماه پیشونی» را شما در نظر بگیرید. «ماه پیشونی» در تمام این مناطقی که گفتم وجود دارد. «ماه پیشونی» شباهت فراوانی به «سیندرلا»ی غربی‌ها دارد. در اروپا، کشورهای عربی و سایر مناطق از جمله کشورهای ترک «سیندرلا» و «ماه پیشونی» جداگانه نقل می‌شود. فقط و فقط در ایران است که این دو افسانه ترکیب و متحد عنوان «ماه پیشونی» نقل می‌شود. در آذربایجان، یزد، خراسان، بوشهر، هرمزگان، خوزستان و... هم به همین صورت است. اگر اشتراکات در بنیادهای فکری وجود نداشت خب این داستان به شکل کشورهای ترک نقل می‌شد. و اما در حوزه‌ی بازی‌ها، اکثریت قریب به اتفاق بازی‌ها در تمام نقاط ایران مشترکند برای مثال «گرگم و گله می‌یرم». این در اردبیل، ارومیه و مناطق دیگر هست. جالب است شعری که در ارومیه خوانده می‌شود عینا همان شعری‌ست که در یزد و طبس و سایر مناطق خوانده می‌شود. مثال‌های دیگر بازی «گل یا پوچ» یا «گل‌بازی»، بازی «شاه و وزیر» که به «تورنا بازی» هم معروف است، بازی «هفت سنگ»، بازی «یه قل، دو قل»، بازی «لی‌لی حوضک» و...، به عمد مثال‌های مختلفی زدم چرا که به عنوان مثال «لی‌لی حوضک» بازی‌ای برای بچه‌های کوچک خردسال از یک تا دو سال است. در سراسر ایران این بازی وجود دارد. جالب است که در برخی شهرهای آذربایجان آسمس هم همین است. «لی‌لی حوضه» می‌گویند. مثال دیگر می‌تواند بازی «آفتاب مهتاب» باشد.

ببینید هر بازی به نوعی مایه ازای شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه است. «شاه و وزیر» بازی می‌تواند بازتاب نظام شاهنشاهی باشد. همین که شاه می‌تواند دستور بدهد که یک نفر تنبیه شود نمادی از این شباهت است. جالب است بداند قدمت این بازی بسیار زیاد است به طوری که هروdot نیز به آن اشاره کرده. هروdot می‌گوید کوروش هنگامی که کودک بوده و «شاه و وزیر» بازی می‌کرده دستور به تنبیه فرزند یکی از صاحب مناصب به سبب سرپیچی از فرمان شاه که خودش بوده می‌دهد. علاوه بر هروdot در دوره اسلامی، در زمان محمود غزنوی هم به این بازی اشاره شده است. قبل از محمود غزنوی در «منهاج‌السراج» ذکر شده که یعقوب لیث صفاری هم زمانی که نوجوان بود این بازی «شاه و وزیر» را به همراه برادران و بستگانش انجام می‌داد.

بازی‌ای که دست کم ۲۵۰۰ سال سابقه دارد خب طبیعی‌ست که در آذربایجان هم باشد. آذربایجان تختگاه اسطوره‌ای مردم ایران بوده و حتی بزرگ‌ترین آتشکده ایران‌یان، آتشکده مخصوص شاهان یعنی آتشکده‌ی آذر گئش‌سب، نیز در آذربایجان بوده است. این بازی در آذربایجان هست در همه مناطق ایران هم هست. افزون بر این‌ها باید به ضرب‌المثل‌ها اشاره کنم. از دوستان آذربایجانی که خودشان را هویت‌طلب معرفی می‌کنند می‌خواهم

